

شکاف‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی در خاورمیانه (نمونه‌های موردی: مصر - لیبی - تونس - یمن)

علیرضا سمیعی اصفهانی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

جعفر نوروزی نژاد

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

چکیده

جنبش‌های سیاسی همواره یکی از عوامل پویایی اجتماعی در جوامع انسانی بوده و شکل‌گیری آنها در هر کشوری موجب تغییرات مهمی در راستای تأمین خواسته‌های مردمی بوده است. در این میان، جنبش‌های اخیر خاورمیانه که با عنوان بیداری اسلامی شناخته شده است از جمله جنبش‌های اجتماعی مهم در قرن حاضر است که منشأ تغییرات بنیادی تری در کل این منطقه بوده است؛ از این رو، پرداختن به علل شکل‌گیری این جنبش‌ها از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی بسیار حائز اهمیت است، به طوری که بررسی آنها حتی سمت و سوی بعدی جنبش‌ها را نیز آشکار می‌کند. بر این اساس، نوشتار حاضر از منظر جامعه‌شناسی سیاسی شکاف‌های اجتماعی و با به‌کارگیری روش پژوهش کیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسنادی و اینترنتی، ابتدا دلایل شکل‌گیری جنبش‌های اخیر در کشورهای خاورمیانه را مورد بررسی قرار داده، سپس با ارائه دو مدل «انقلابی» جمهوری اسلامی ایران و «اصلاحی» و گام‌به‌گام جمهوری ترکیه به عنوان مدل‌های موفق برای مدیریت شکاف‌های اجتماعی، به علل تأخیر جنبش‌ها در رسیدن به اهداف انقلاب پرداخته است. فرضیه مطرح‌شده در این مقاله عبارت است از اینکه قطبی شدن شکاف‌های موجود در کشورهای منطقه و ناتوانی دولت‌ها از تراکم‌زدایی آنها، مهم‌ترین عامل بروز انقلاب در این کشورها بوده و از سوی دیگر، ناتوانی دولت‌های انقلابی برای کاهش روند قطبی شدن شکاف‌ها نیز به نوبه خود باعث تأخیر انقلاب‌ها در رسیدن به اهدافشان شده است.

واژگان کلیدی: شکاف‌های اجتماعی، بیداری اسلامی، خاورمیانه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۱/۲۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۲/۲۷

مقدمه

منطقه خاورمیانه محیطی پویا با چالش‌های متفاوت از سایر مناطق جهان است به طوری که روند اتفاقات و جریان‌های سیاسی این منطقه متفاوت از محیط‌های مجاور آن شکل می‌گیرد. این منطقه که به دلیل شرایط ژئوپلیتیکی و منابع زیرزمینی به قلب جهان تبدیل شده، در قرن بیستم و یکم آستان حوادثی مهم بوده است که در این میان بروز جنگ در عراق و افغانستان و شکل‌گیری بیداری اسلامی مهم‌ترین آنهاست. شکل‌گیری بیداری اسلامی در این منطقه که با خودسوزی یک جوان تونس‌سی شروع شد توانست در اندک زمانی کل محیط خاورمیانه و شمال آفریقا را فراگیرد در پی آن هر یک از ناظران غربی و شرقی از دریچه ذهن خود به این پدیده پرداخته و روند اتفاقات را با رویکردهای مورد پسند خود تعبیر کردند. خیلی‌ها این اتفاقات را فقط یک روند دموکراسی‌خواهی صرف تعبیر کردند و بسیاری آن را به عنوان یک جنبش اسلام‌گرا خواندند. اما آنچه در این منطقه به وقوع پیوست شامل تغییرات ساختاری اساسی بود به طوری که نه تنها ساختار سیاسی داخلی کشورها را به هم ریخت، بلکه در عرصه بین‌المللی نیز مبادلات قدرت را به هم زده، بانی اثرات پایداری شد. تحت تأثیر این انقلاب‌ها، دولت‌های مستبد دست‌نشانده غرب یکی بعد از دیگری از اریکه قدرت سقوط کرده و مردم تمرین دموکراسی را در این کشورها شروع کردند و در عرصه داخلی و خارجی خواهان استقلال شدند، اما مهم‌تر از روند اتفاقات در این منطقه، دلایل شکل‌گیری آن حوادث بود. سؤالی که بعد از شروع جنبش به ذهن همگان متبادر شد، چرایی شکل‌گیری آن بود؟ چگونه این مسیر در مدتی کوتاه در بسیاری از کشورها پیموده شد؟ و اینکه آیا این مسیر برای همه منطقه اتفاق خواهد افتاد؟ روند حوادث سؤالات بیشتری را در اذهان ایجاد می‌کرد، ولی شاید مهم‌ترین سؤال در میان اکثر جامعه‌شناسان این بود که آیا روند حوادث به نتایج دلخواه انقلابیان خواهد انجامید؟ اما سؤال اصلی که این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسی شکاف‌ها و روش تحلیل مقایسه‌ای کلان در پی پاسخگویی آن است، این است که علت شکل‌گیری جنبش‌های اخیر خاورمیانه چیست؟ و چرا این جنبش‌ها در رسیدن به اهداف خود با مشکل مواجه شدند؟ فرضیه ارائه‌شده در این مقاله عبارت است از آنکه قطبی شدن شکاف‌های موجود در کشورهای منطقه و ناتوانی دولت‌ها از تراکم‌زدایی آنها، مهم‌ترین عامل بروز انقلاب در این کشورها بوده و از سوی دیگر، ناتوانی دولت‌های برآمده از این انقلاب‌ها برای کاهش روند قطبی شدن شکاف‌ها نیز به نوبه خود باعث تاخیر انقلاب‌ها در رسیدن به اهدافشان بوده است. در نوشته حاضر، نویسندگان ابتدا به شکاف‌های مهم اجتماعی در چهار کشور (مصر - لیبی - تونس و یمن) پرداخته‌اند و سپس دو مدل انقلابی و اصلاحی مدیریت شکاف‌های موجود در خاورمیانه را که شامل انقلاب اسلامی ایران و رویکرد اصلاح‌گرایانه و گام‌به‌گام جمهوری ترکیه است،

مورد بررسی قرار داده و در پایان دلایل بی نتیجه ماندن اهداف انقلاب‌های اخیر در چهار کشور مورد مطالعه را کنکاش کرده‌اند.

مفهوم شکاف‌های اجتماعی

بررسی تأثیر نیروهای اجتماعی بر روی زندگی سیاسی در درجه اول نیازمند شناخت مبانی تکوین آنها است. نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند چنین علایقی معمولاً در حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. شکاف‌های اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه‌بندی‌هایی می‌شود و این گروه‌بندی‌ها ممکن است تشکّل‌ها و سازمان‌های سیاسی پیدا کنند. (بشیریه، ۱۳۸۸: ۹۹) شکاف‌های اجتماعی به مرزها و معیارهایی دلالت دارند که گروه‌های مختلف اجتماعی را از یکدیگر جدا می‌سازند یا آنها را رویاروی یکدیگر قرار می‌دهند. (داوودی، ۱۳۸۱)

منازعات اصلی که خصیصه جامعه معاصر هستند حول تحکیم شکاف‌ها و نهادینه‌شدنشان صورت پذیرفته‌اند. شکاف‌های سیاسی به‌طور سنتی با مدلی از عمل جمعی مرتبط بوده‌اند که در این مدل بازیگران، اولاً برای حفاظت از منافع مادی یا سیاسی که از طریق کنترل فعالیت اقتصادی یا کنترل دولت به دست آورده‌اند با یکدیگر می‌جنگند و ثانیاً خودشان را (به عنوان اعضای یک طبقه، یک بخش یا یک گروه ملی) در رابطه با این منافع تعریف می‌کنند. (دلفروز، ۱۳۸۴: ۴۹-۵۰) همه جوامع به حکم تقسیم کار اجتماعی، عوامل مربوط به تبار و حسب و نسب، جنسیت و گذار تاریخی و شرایط جغرافیایی دارای چندین شکاف هستند که بسته به عوامل گوناگون در برهه‌های مختلف هر یک از آنها فعال و غیرفعال می‌شوند.

شکاف‌ها برحسب سرچشمه تکوینشان به ساختاری و تاریخی تقسیم می‌شوند. شکاف‌های ساختاری به آن دسته از شکاف‌ها گفته می‌شود که به مقتضای برخی ویژگی‌های دگرگون‌ناپذیر و پایدار در جوامع انسانی شکل گرفته‌اند و همواره وجود دارند، نظیر شکاف جنسیتی و سنی. شکاف‌های تاریخی شکاف‌هایی هستند که حاصل سرنوشت تاریخی یک کشور بوده‌اند و ضرورت تاریخی ندارد، مانند شکاف‌های قومیتی و مذهبی. تحولات تاریخی در شکل‌گیری این شکاف‌ها نقش اساسی را دارند و به همین دلیل تنوعات بسیاری در نحوه شکل‌گیری آنها در جوامع مختلف مشاهده می‌شود. (بشیریه، پیشین: ۹) شاید مهم‌ترین ویژگی شکاف‌های اجتماعی در عرصه سیاسی، بسیج سیاسی نیروها باشد که همین عامل در دوره‌های مختلف باعث تغییرات اجتماعی عمده‌ای می‌شود. همه جوامع با شکاف‌هایی روبرو هستند، اما نوع شکاف‌ها و تراکم و قطبی شدن آنها تغییرات متفاوتی را در عرصه اجتماعی و سیاسی به بار می‌آورد. در کل، مفهوم شکاف‌های اجتماعی این امکان را به ما می‌دهد تا از یک‌سو تأثیر

تحولات و فرایندهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را بر کشمکش سیاسی توضیح دهیم، همچنین می‌توانیم با به‌کارگیری مفهوم شکاف‌های اجتماعی از سطح ساختارها فروتر آییم و تأثیر حوزه کنش‌های فردی را بر کشمکش‌های سیاسی مورد توجه قرار دهیم. در این میان، محیط خاورمیانه نیز متأثر از شکاف‌های موجود فعال در خود است که روند اتفاقات در آن بسیار وابسته به این شکاف‌ها هست. در زیر، شکاف‌های فعال در محیط پویای خاورمیانه را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

الف: شکاف‌های اجتماعی فعال در چهار کشور مورد مطالعه (مصر - لیبی - تونس - یمن)

۱- شکاف سکولاریسم - اسلام‌گرایی

بیش از دو بیست سال است که سکولاریسم به تدریج در جهان اسلام، به‌ویژه حوزه مرکزی آن (خاورمیانه)، رخنه کرده و در عرصه جامعه و سیاست به ایدئولوژی مسلط تبدیل شده است. نخستین رویارویی مصریان با سکولاریسم غربی به حمله ناپلئون به مصر (۱۷۹۸م) بازمی‌گردد. مواجهه مستقیم ایرانیان با سکولاریسم غربی نیز به تهاجمات استعمارگران روس و انگلیس در اوایل سده هجدهم میلادی و آغاز سلطنت قاجاریه بازمی‌گردد. (حائری، ۱۳۶۷) به دنبال فروپاشی خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴ و تجزیه سرزمین زیر سلطه آن به سرزمین‌های کوچک‌تر، دولت‌های سکولار یکی پس از دیگری در این سرزمین‌ها سر برآوردند و حاکمیت و قدرت سیاسی را به دست گرفتند. پیامد طبیعی اندیشه و دولت سکولار، به حاشیه رفتن دین، سنت و مرجعیت دینی بود، زیرا اندیشه سکولار به معنای غربی یا مدرن آن عبارت است از مخالفت با هرگونه مرجعیت دین در عرصه جامعه و سیاست و بی‌ارزش شدن سنت‌ها و پذیرش قوه عقل به منزله یگانه مرجع مستقل در تمام تصمیم‌گیری‌های مربوط به حیات دنیوی؛ در واقع، سکولاریسم به این معنا، شکل خاصی از دنیاگرایی است. جوامع بشری، از چهار، پنج سده پیش به این سو با تجربه جدیدی از دنیاگرایی درگیر شده است که تا پیش از آن اتفاق نیفتاده بود و الا دنیاگرایی به معنای مطلق آن تجربه جدیدی نیست. اما در حال، شکل جدید دنیاگرایی (سکولاریسم) با هرگونه مرجعیت و استیلای دین بر جامعه و سیاست مخالف است. به همین علت، سکولاریسم نه تنها در سرزمین‌های پیرامونی مانند جهان اسلام که در ممالک مادر؛ یعنی اروپای مسیحی نیز دین و اندیشه دینی را به حاشیه برده است و دیگر، هویت‌های اجتماعی بر مبنای دین تعیین نمی‌شود. (مهدوی‌زادگان، ۱۳۸۴)

ورود سکولاریسم به عنوان یک اندیشه و تجربه غربی به جهان اسلام و تبدیلیش به ایدئولوژی باعث ایجاد دودستگی و شکاف در جریان‌ات اندیشگی و اجتماعی، سیاسی به دو دسته حامیان سکولاریسم و جناح مخالفان، یعنی اسلام‌گرایان شده است. برنارد لوئیس - فرهیخته‌ترین مورخ خاورمیانه - اعلام کرده است که جدایی کلیسا و دولت یک صورت‌بندی غربی و مسیحی است

که کاملاً با اسلام بیگانه است. او در آخرین عبارت مقاله خود، روزنه کوچکی برای یک ارزیابی و داوری متفاوت برای آینده باقی می‌گذارد. او می‌نویسد: «... باید جویا شد ... اگر یهودیان و مسلمانان احتمالاً دچار بیماری مسیحی (یعنی سکولاریسم) شده باشند، در آن صورت ممکن است درمان مسیحی را مورد عنایت قرار دهند.» (لويس، ۱۳۸۲: ۱۸۶)

اسلام‌گرایی که در مقابل غرب‌گرایی و به‌ویژه سکولاریسم افراطی در کشورهای اسلامی رشد کرد، پدیده معاصر است و خود نموده‌های مختلفی در کشورهای متفاوت اسلامی دارد و از میانه‌روی اسلامی تا اسلام سیاسی و بنیادگرایی اسلامی گسترده شده است، اما منظور از این گرایش‌ها توجه به امر دین در عرصه اجتماعی است. به دلیل آنکه اسلام‌گرایان حرکت سیاسی خود را بر پایه عقاید اسلامی استوار کرده‌اند، ناگزیر از ارجاع به نصوص دینی هستند. همه اسلام‌گرایان مخالفتی بنیادی با سکولاریسم دارند و هر کوششی برای بازتفسیر اسلام را، به نحوی که راه‌گشای فضایی روشنفکرانه برای سکولاریسم باشد نوعی بدعت می‌دانند و از این رو، روشن‌فکران مدافع سکولاریسم را کافر یا دشمن قلمداد می‌کنند. اسلام‌گرایان همچنین معتقدند که اسلام دینی محصور در مسجد نیست و به عنوان یک جهان‌بینی جامع و جهان‌شمول بر همه وجوه حیات انسانی از جمله اقتصاد، سیاست و نظام حقوقی حاکم است. (یاووز، ۱۳۸۹: ۲۴۴)

علاوه بر مخالفت بنیادی اسلام‌گرایان با سکولاریسم، یکی از عوامل تشدیدگر شکاف اسلام - سکولار در این منطقه نوع واکنش غربی‌ها به حضور اسلام‌گرایان در عرصه اجتماعی است که در نوع دموکراسی ترویجی این کشورها حضور اسلام‌گرایان در عرصه سیاسی کم‌رنگ بوده است و ثبات سیاسی در این منطقه بر اندیشه چالش‌برانگیز حضور مخالفان در عرصه سیاسی تقدم دارد که این مورد به‌طور عینی در حمایت امریکا و غربی‌ها از مبارک در مقابل اخوان‌المسلمین، به‌خصوص در دهه اول قرن بیستم بارز است. نوع دموکراسی ترویجی ایالات متحده در مصر به صورتی بود که احزاب اسلام‌گرا در قدرت سهیم نباشند.

(Brownlee, 2002: 6-11)

درکل، محیط در حال گذر خاورمیانه با ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود هر نوع کشمکش را از زاویه برخورد گفت‌وگو سنت و مدرنیته می‌بیند به‌طوری‌که سکولاریسم را نماینده ارشد گفت‌وگو مدرنیته و اسلام‌گرایی را نماینده سنت معرفی می‌کند و همین باعث ایجاد دو اردوگاه ایدئولوژیک حامی - سکولار و اسلام‌گرا در این منطقه شده که، نه تنها در عرصه اندیشه بلکه در تمام وجوه زندگی مردمان این نقطه حساس کره زمین نفوذ کرده به‌طوری‌که هر نوع کنش سیاسی و اجتماعی در کشورهای این منطقه تأثیر مستقیمی از این مقوله می‌پذیرد و در این میان طرفداران هر یک از این دو گفت‌وگو، دیگری را مسئول عقب‌ماندگی و مشکلات برخاسته از اندیشه رقیب می‌دانند و در یک مارا تن سخت در تلاش‌اند گفت‌وگو رقیب را از عرصه‌های

مختلف کنار بگذارند. این تعارض (سکولاریسم و اسلام‌گرایی)، بافت اصلی سیاست خاورمیانه را تشکیل می‌دهد.

تعارض موجود بر سر ارزش‌های هنجاری بیش از آنکه مربوط به سکولاریزاسیون به عنوان یک فراگرد باشد، به سکولاریسم ایدئولوژیک مربوط می‌شود و نتایج بدیهی این عملکرد، تلقی اسلام سیاسی به عنوان شکستی برای سکولارها و شکست اسلام‌گرایی به عنوان توفیقی برای آنها (سکولارها) از سوی دیگر است. این تحلیل دوجهی به یکی از مدل‌های غالب در مطالعات خاورمیانه مبدل شده است. با این حال، جریان اسلام‌گرایی در خاورمیانه حرکتی یکپارچه و یک‌دست نبوده است. ما شاهد ظهور طیف‌های گوناگونی از جنبش‌های اسلامی در این کشورها بوده‌ایم. به عبارت بهتر، درحالی‌که هدف کلی این گروه‌ها ایجاد جامعه اسلامی دارای قوانین متکی بر شرع و تحت رهبری یک حرکت اسلام‌گراست، در مورد محتوا و ساختار حکومت اسلامی و نیز شیوه‌های دستیابی به این هدف میان گروه‌ها اتفاق نظر وجود ندارد. (دکمجیان، ۱۳۸۸: ۵-۶)

در این میان، در چهار کشور مورد مطالعه این شکاف به صورت کاملاً علنی مشهود است، به طوری‌که در هر یک از آنها گروه‌های مختلف، نمایندگی جنبش اسلام‌گرایی را بر عهده گرفته‌اند که در این میان گروه‌های اسلام‌گرا در مصر شامل سازمان جهاد، حزب التحریر اسلامی و اخوان المسلمین، در لیبی شامل اخوان المسلمین، گروه مبارزه اسلامی لیبی، جنبش اسلامی لیبی برای تغییر، حزب التحریر اسلامی، التبلیغ، الدعوه اسلامی، گروه‌های فعال اسلام-گرای تونس شامل حزب النهضة، جهاد اسلامی و گروه‌های اسلام‌گرای یمن شامل گروه زیدی-ها و اخوانی‌ها هستند.

۲- شکاف اقتصادی

در میان شکاف‌های اجتماعی، شکاف اقتصادی رایج‌ترین نوع شکافی است که در اکثر کشورها دیده می‌شود و در طول تاریخ ایدئولوژی‌های منادی حذف این شکاف (مثل کمونیسم) خود بزرگ‌ترین عامل تشدید آن شدند. این شکاف هرچند در اکثر کشورها وجود دارد ولی نوع و فاصله بین قطب‌های آن در نواحی و دولت‌های مختلف متفاوت است و هرچقدر فاصله قطب‌های آن بیشتر شود باعث بروز بحران‌های اجتماعی مختلفی می‌شود. در این میان محیط خاورمیانه به دلیل شرایط گذار آن دارای وضعیت بغرنجی است؛ اقتصاد دوگانه آن در کنار دوگانگی فرهنگی، باعث دوپارگی اساسی شده و مجموعه‌ای از طبقات اجتماعی قدیم یعنی اشرافیت، روحانیت، خرده‌بورژوا و دهقانان را در مقابل طبقات اجتماعی جدید، یعنی بورژوا، روشنفکران و طبقات کارگری قرار داده است. البته، در این میان کارکرد دولت‌ها نیز بسیار

تأثیرگذار است و در کاهش یا افزایش قطب‌بندی اقتصادی میان گروه‌های اجتماعی و تغییر مسیر آن (قطب‌بندی اقتصادی) نقش بسزایی دارد.

در کنار اقتصاد دوگانه، ویژگی دیگر دولت‌های خاورمیانه دارا بودن نعمت‌های خدادادی (نفت و گاز و غیره) است که به دولت ساخت رانتیری می‌بخشد و دولت به یک مؤسسه توزیع درآمدهای حاصل از مواهب الهی یا به یکی از اصلی‌ترین نهادهای سرمایه‌گذار و اشتغال‌زا تبدیل می‌شود. یک دولت تحصیلدار عموماً دارای قدرت انحصاری و کنترلی است که توجهی به منافع جامعه نمی‌کند، ولی درعین حال توسط رانت‌های پرداختی، درصدد جلب حمایت نخبگان و گروه‌های رقیب برای حفظ قدرت انحصاری خویش برمی‌آید. اقتصاد رانتی یک اقتصاد چرخشی در برابر اقتصاد تولیدی پدید می‌آورد که در آن حداکثر اهمیت دسترسی به چرخ‌های رانت بوده و نوعی رقابت رانتی در آن به چشم می‌خورد. بر خلاف اقتصاد تولیدی که ثروت نتیجه کار و کوشش است در اقتصاد رانتی ثروت محصول شانس، تصادف، روابط فامیلی و نزدیکی و ارتباط به منابع قدرت است. (ازغندی، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۱)

در کنار اقتصاد رانتی، دولت‌های خاورمیانه دولت‌های وابسته به سرمایه‌داری جهانی‌اند و در پیرامون نظام جهانی وظیفه تأمین مواد اولیه و مصرف مواد تولیدی مرکز را دارا هستند و بسیار متأثر از رویدادها و روندهای محیط مرکز قرار داشته و در پی تغییر مصرف الگوی فرهنگی - آموزشی و سیاست‌زدایی اجتماعی به نحو فزاینده هستند. مجموعه این ویژگی‌ها باعث می‌شود دولت‌های خاورمیانه با مشکلات ساختاری اقتصادی مواجه بشوند به طوری که شکاف فزاینده مابین گروه‌های نزدیک به حکومت و رانتینر با بخش‌های دیگر جامعه روزبه‌روز بیشتر می‌شود. این شکاف که می‌توان شکاف مرکز - پیرامون نام برد در اکثر کشورهای خاورمیانه دیده می‌شود. این روند تاجرمنشانه دولت‌های خاورمیانه‌ای باعث بروز مشکلات عدیده از جمله بیکاری و تورم و نابرابری و بروز شکاف مابین داراها و ندارها می‌شود.

مصر پرجمعیت‌ترین کشور عربی است و سرانه GDP آن دائماً در حال افزایش بوده است و این افزایش در نیمه دوم دهه ۲۰۰۰ بیشتر هم شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت، رشد یکنواخت GDP در دهه ۹۰ به کاهش فقر، کاهش بیکاری و نیز کاهش سوء‌تغذیه کودکان انجامید. با این حال، در نخستین سال‌های هزاره جدید، به‌رغم رشد ادامه‌دار سران GDP، بیکاری و سوء‌تغذیه کودکان دیگر به روند کاهشی خود ادامه نداد و حتی افزایش نیز یافت. هر دو شاخص به سطوح خطرناک رسیده بودند (سوء‌تغذیه کودکان از ۲۰ تا ۳۰ درصد افزایش یافت و بیکاری جوانان از ۲۰ به ۳۵ درصد رسید)؛ بنابراین رشد GDP چندان خیری به مردم نرسانده است و بسیاری از مردم وضعیت بدتری یافته‌اند. در سال‌های اخیر، رضایت مردم از استانداردهای زندگی‌شان در اغلب کشورهای عربی، به‌خصوص در مصر، لیبی، بحرین، تونس و دیگر کشورهای درگیر با نافرمانی‌های مدنی کاهش یافته است. (برایسینگر، ۱۳۹۰: ۲۹)

تورم در مصر همیشه جزو مشکلات ساختاری بوده و در دهه اولیه قرن بیستم و قبل آن بیش از ۱۵ درصد بوده و به‌طور مثال در سال ۲۰۰۸ به ۱۸ درصد رسید. (UNDP, 2009: 109) حدود ۴ درصد مردم کمتر از ۲ دلار درآمد داشته و حدود ۲۰ درصد مردم نیز کمتر از یک دلار در روز درآمد داشته‌اند. در این کشور میزان بیکاری در سال ۲۰۰۹ به ۹/۴ و در سال ۲۰۱۰ به ۹/۷ رسید. طبقه ثروتمند بخش کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دادند که رابطه خوبی با حاکمیت و خانواده مبارک داشتند. به‌یقین می‌توان گفت که اکثریت مردم زیر خط فقر بوده و این کشور دارای شکاف اقتصادی و طبقاتی شدیدی بوده است. (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۰: ۶۱) بنیاد هریتیج وضعیت اقتصادی این کشور را در سال ۲۰۱۲ به صورت زیر ترسیم می‌کند: این کشور با کسب نمره متوسط ۵۹/۱ از ۱۰۰ برای آزادی اقتصادی در جایگاه ۹۶ در بین ۱۷۶ کشور حاضر قرار دارد. وضعیت مالکیت در این کشور مناسب نیست و فساد اداری نیز در اقتصاد به نسبت بالایی وجود دارد. این بنیاد میزان بیکاری این کشور را در این سال ۹/۶ و میزان تورم را ۱۶/۲ درصد ذکر می‌کند. (هریتیج، ۲۰۱۲)

لیبی در خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله کشورهایی است که هم نفت و گاز غنی دارد و هم دارای شکاف شدید اقتصادی است. دولت در این کشور در طول حکومت ۴۲ ساله قذافی به دلیل تصاحب یک‌جانبه اقتصاد دارای چهره رانتیتری است و به همراه یک قشر کوچک از حامیان خود، ثروتمندترین بخش جامعه را تشکیل می‌دادند. همین ویژگی در کنار رویکرد سوسیالیستی حکومت در ۴۲ سال اخیر باعث شکل‌گیری یک حکومت ثروتمند و درعین حال پرفساد شده بود. قبل از سقوط قذافی، نفت، محور اصلی اقتصاد لیبی را تشکیل می‌داد و تقریباً تنها کالای صادراتی این کشور محسوب می‌شد. در آن زمان ۹۰ درصد درآمدهای لیبی از فروش نفت به دست می‌آمد. همچنین این کشور هفدهمین تولیدکننده و دوازدهمین صادرکننده نفت در جهان بود و ۲ درصد نفت مورد نیاز جهان را تأمین می‌کرد. (فتاحی، ۱۳۹۱)

با توجه به جمعیت نسبتاً کم لیبی، ثروت نفتی آن سبب شده تا رقم درآمد سرانه آن به حدود ۹ هزار و ۴۰۰ دلار برسد و در آفریقا در صدر جدول سرانه درآمدی قرار گیرد. ذخایر شناخته‌شده نفت خام لیبی ۴۶ میلیارد بشکه برآورد شده است. این کشور همچنین بزرگ‌ترین منابع موجود نفتی در سراسر آفریقا را به خود اختصاص داده است. به لحاظ شاخص‌های توسعه انسانی نیز لیبی در آفریقا اول بود. با وجود این، تبعیض در اختصاص درآمدهای نفتی برای رفاه و آسایش همه اقشار و در همه مناطق لیبی و همچنین افزایش بی‌وقفه نرخ بیکاری در میان جوانان، مشکل اساسی آن کشور تا قبل از شکل‌گیری انقلاب ۲۰۱۱ بود. ایده معمر قذافی این بود که اگر مردم از لحاظ اقتصادی بی‌نیاز باشند، از وی اطاعت نخواهند کرد؛ بنابراین، باید نیازمند بمانند تا فکر اقدام علیه او به ذهنشان خطور نکند. (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۰: ۶۳) از سوی دیگر تورم در این کشور در ماه اکتبر ۲۰۱۱، یعنی ماه وقوع

انقلاب به بیش از ۱۵ درصد می‌رسد. بنیاد هریتیچ اسم این کشور را در سال ۲۰۱۲ در باب وضعیت آزادی اقتصادی با رنگ قرمز مشخص کرده بود، یعنی لیبی در دسته کشورهای جای دارد که اقتصادش آزاد نیست. لیبی در بین ۱۷۹ کشور حاضر در این رده‌بندی با کسب نمره ۳۸/۶ در رده ۱۷۳ قرار دارد. از نظر این بنیاد، در لیبی نه می‌توان سرمایه‌گذاری کرد، نه شغلی انتخاب کرد و نه به اعتبارات دسترسی داشت. در این کشور فساد غوغا می‌کند و حق مالکیت به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ اقتصاد لیبی همانند مردمش در بند است. (بنیاد هریتیچ، ۲۰۱۲)

در کل، در طول حکومت قذافی، به دلیل اینکه این کشور دارای قبایل بسیاری بود، قذافی می‌کوشید تا رانت نفتی خود را میان قبایل نزدیک به خود توزیع کند و از این رو، برای نمونه قبایل شرق لیبی چندان بهره و نصیبی از این درآمدها نداشتند و در مقابل، سه قبیله حامی او از ثروت بی‌شماری بهره می‌بردند. به عبارت بهتر، در طول ۴۲ سال حکومت قذافی، در این کشور یک قشر ثروتمندی از حاکمیت در مقابل اکثریت فقیر و وابسته به حکومت در طول ایجاد شد و در کل قذافی در طول حکومت خود با بحران توزیع منابع مواجه بود. (امام‌جمعه، ۱۳۹۲: ۹)

از سوی دیگر با وجودی که یمن فقیرترین کشور عربی است، ولی شکاف فزاینده بین گروه‌های وابسته به حکومت و طبقات زیرین در این کشور بسیار بوده است و این امر با روابط شخصی خانواده حکومت‌گر در دوره ماقبل انقلاب تشدید می‌شد. در میان کشورهای خاورمیانه یمن به‌عنوان یک کشور متأثر از شکاف‌های اقتصادی بسیار مورد توجه است به طوری که یکی از ریشه‌های اصلی نارضایتی در این کشور عامل اقتصادی بوده و زمینه آغاز آن به دهه‌ی ۱۹۷۰م برمی‌گردد. با وجود این که اکثریت جمهوری عربی یمن روستائین هستند، این دولت تمام انرژی و تمرکز خود را بر روی پایتخت این کشور گذاشت و باقی مناطق مورد غفلت واقع شد. صدها یکی از این مناطق مورد غفلت واقع شده بود. به‌خصوص در زمینه‌های رفاه اجتماعی، تحصیلات و حفظ امنیت. این محرومیت نسبی، به‌خصوص بعد از دهه ۱۹۸۰م که شمار جوانان زیدی رو به افزایش گذاشت، شدت گرفت و نارضایتی‌ها به مرحله طغیان رسید.^۳ در سال ۱۹۹۲م، یک گروه سیاسی که «شباب المؤمنین» نامیده می‌شد، در صدها مرکز فعالیت زیدی‌ها، تشکیل شد که هدفش تربیت جوانان زیدی بود. این گروه به مرور فعالیت‌های خود را افزایش داد و طرفداران بسیاری در میان زیدی‌ها پیدا کرد. یکی از علل بلافصل جنگ بین دولت مرکزی یمن و حوثی‌ها، احیای فعالیت‌های خدماتی و آموزشی این گروه بعد از سال ۲۰۰۰م توسط «حسین الحوثی» است که این امر با مخالفت شدید علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور یمن، مواجه شد، زیرا این امر را به منزله تهدیدی سیاسی بر ضد دولت خود می‌دید. (Freeman, 2003: 1008-1013)

تونس نیز از جمله کشورهای عربی - افریقایی است که از منظر شاخص‌های اقتصادی پیشرفت فراوانی در دوران پس از استقلال داشته به طوری که بانک جهانی در سال ۲۰۰۰ اعلام کرد که

تونس بهترین کارآمدی اقتصادی را در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از اواخر ۱۹۸۰ استمرار بخشیده است. به دنبال رشد اقتصادی، این دولت به اقدامات اصلاح‌گرایانه اقتصادی مانند خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، مشوق‌هایی برای بخش خصوصی و قطع یارانه‌ها و هزینه‌های دولتی در دهه اول قرن بیست و یکم نیز مبادرت ورزید، اما در این میان نگاهی دقیق به اوضاع اقتصادی این کشور، چالش‌های عمده‌ای را مشخص می‌کند؛ در واقع، اصلاحات در دوران بن علی گسترش یافت، اما این اقدامات، نابرابری اقتصادی را تشدید و زندگی را برای قشر فقیر دشوار کرد، البته در این میان فرصت‌های بسیاری برای طبقات بالا ایجاد کرد و باعث شد مزایا عمدتاً در جیب محدودی از اقشار و نخبگان وابسته به حکومت رفته، باعث گسترش شکاف طبقاتی و ایجاد بحران توزیع در این کشور شود. به عبارت دیگر، روند اصلاحات باعث قطبی شدن جامعه و گسترش ناعدالتی در این کشور شد. (نباکوتی، ۱۳۹۰: ۲۴۶-۲۴۸)

در دهه منجر به انقلاب شکاف طبقاتی در این کشور کاملاً مشهود بود به طوری که تفاوت‌های زیادی بین طبقه ثروتمندی که در حومه تونس زندگی می‌کردند و طبقات فقیر که در حومه شهری و روستاها زندگی می‌زیستند وجود داشت. (گروه مترجمان صراط، ۱۳۸۹: ۱۱) در سایه توجه گسترده نظام به آموزش و تخصیص بودجه‌های آموزشی بالا، درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های تونس نسبت به کشورهای منطقه بسیار فراوان بود و این کشور دارای یکی از باسوادترین جمعیت‌های جوان منطقه شد. با این حال، رشد نرخ و سطح سواد تونس‌ها هیچ تناسبی با بازار کار و نیازمندی‌های انسانی اقتصاد این کشور ندارد. طبق گزارش برنامه توسعه انسانی ملل متحد در سال ۲۰۰۹، در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۵، نرخ بیکاری در تونس ۲۷ درصد بود که از این تعداد حدود ۶۵ درصد را جوانان تشکیل می‌دادند. طبق این گزارش، متوسط نرخ بیکاری از ۱۳/۶ درصد در دهه ۱۹۸۰، به ۱۵/۵ درصد در دهه ۱۹۹۰ و سپس به ۲۷ درصد در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۵ افزایش یافت. (UNDP, 2009: 109) در گزارش بنیاد هریتیج نیز این کشور در باب وضعیت آزادی اقتصادی رتبه ۱۰۰ جهان را در سال ۲۰۱۲ دارا بود. این بنیاد در گزارش خود اعلام می‌کند که در این کشور سرمایه‌گذاران آزاد نیستند و اعتبارات در اختیار آنان قرار نمی‌گیرد. تجارت بیشتر جنبه انحصاری دارد و فساد در دستگاه اداری و اقتصادی این کشور گسترده شده است. نرخ بیکاری نیز در این کشور ۱۴/۷ درصد است. (هریتیج، ۲۰۱۲)

۳- شکاف قومی و قبیله‌ای

شکاف قومیتی از جمله شکاف‌های سنتی است که در جوامعی که دوره ملت‌سازی را به خوبی نگذرانند فعال بوده و زمینه ایجاد کشمکش‌های شدید اجتماعی می‌شود. در این میان خاورمیانه به دلیل شرایط گذار آن از این امر بسیار متأثر است. هرچند مشکل اقوام و اقلیت‌ها تنها به خاورمیانه محدود نیست. در حوادث دو دهه گذشته در کشورهای همانند یوگسلاوی،

شوروی، چین و غیره اهمیت و جایگاه اقوام و اقلیت‌ها به خوبی آشکار شده است و این موضوعی است که کارگزاران قدرت‌های بزرگ سال‌هاست که نقش و اهمیت آن را مورد توجه خاص قرار داده‌اند و بر آن اساس سرمایه‌گذاری کرده‌اند. امریکایی‌ها جهان عرب را «بیمار قرن بیست و یکم» نامگذاری کردند و آن‌قدرها نیز آرزوی خود را کتمان نکردند که جهان عرب را دستخوش سرنوشت و همسنگ فرجام امپراتوری سنی‌مذهب قرن نوزدهم ببینند که در فردای جنگ جهانی اول تکه‌پاره شد. درکل، محیط خاورمیانه از تنوع قومی و زبانی برخوردار بوده، از این بابت آسیب‌پذیر است. در زیر به واکاوی این مقوله در چهار کشور مورد مطالعه (مصر - لیبی - یمن - تونس) می‌پردازیم.

در مصر نقش اقوام بسیار حائز اهمیت است. در این کشور مسیحیان در تحت حکومت‌های ناسیونالیست عرب طی ۵۰ سال گذشته مهاجرت را انتخاب کرده‌اند. مسیحیان در مصر از ۲۰ درصد ۵۰ سال قبل به کمتر از ۱۰ درصد کاهش یافته‌اند. مسیحیان با حدود ۱۰ درصد و جمعیتی حدود ۸ میلیون نفر، بعد از مسلمانان بزرگ‌ترین گروه دینی منطقه خاورمیانه هستند. در این بین بیش از نیمی از مسیحیان خاورمیانه در مصر و به کلیسای قبطی تعلق دارند. مسیحیان در مصر اقلیت به حساب می‌آیند، اما باید گفت که ریشه در تاریخ مصر دارند. زمان‌هایی تلاش می‌شد تا سیاست تفرقه‌افکنی بین قبطی‌ها و مسلمانان مصر اعمال شود، اما در دوران محمدعلی پاشا و جمال عبدالناصر ما شاهد سیاست تسامح و مساوات بین همه مصری‌ها اعم از مسلمانان و قبطی‌ها بودیم. در دوران جدید و بعد از روی کار آمدن انور سادات، مصر شاهد سیاست تفرقه‌انگیزی شد، به طوری که افراطیان از سوی مسلمانان و مسیحیان همدیگر را برنمی‌تابیدند و اختلافات فرقه‌ای و مذهبی بین مسلمانان و قبطی‌ها وجود داشت که در نتیجه آن مصر شاهد بدترین خشونت فرقه‌ای بر ضد قبطی‌ها بود. در کنار آن می‌توان به بمب‌گذاری و به آتش کشیدن کلیساهای عین‌الشمس، المینا و العبور در سال‌های ۱۹۹۰، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۲ اشاره کرد که تنها نمونه‌هایی از خشونت‌های فرقه‌ای بر ضد قبطیان بود و در این دوران سیاست تهاجم به عقاید مسیحی و قبطی ادامه یافت. نگاه افراطی و نداشتن تساهل نسبت به مسیحیان در بین تعدادی از مسلمانان نیز وجود دارد، اما بعضی از تحلیلگران شروع تحولات یک‌ساله اخیر در مصر را بمب‌گذاری کلیسای اسکندریه و کشته شدن تعدادی از مسیحیان می‌دانند، به طوری که نوعی همگرایی بین مسلمانان و مسیحیان با محوریت مبارزه با دولت مبارک به وجود آمد که در تظاهرات شاهد این نوع همبستگی‌ها بودیم.

به نظر می‌رسد پس از دوران مبارک، دامنه تنش‌ها بین قبطی‌ها و مسلمانان و همچنین دولت مصر ادامه داشته است، به طوری که در درگیری بین قبطی‌ها و نیروهای امنیتی مصر، تظاهرات هزاران قبطی در قاهره و همچنین درگیری خونین میان طرفین، ده‌ها نفر کشته و زخمی شده‌اند. دلیل ریشه این درگیری‌ها تعطیلی یک کلیسا در استان «آسوان» مصر اعلام شده است، اما

بی‌شک ریشه‌های گوناگونی داشته و ممکن است پیامدهایی نیز به همراه داشته باشد. (بخشی، ۱۳۹۱) در کنار قوم قبطی، وجود قبایل متنوع در مصر و حمایت آنها از گروه‌های سیاسی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اجتماعی-سیاسی این کشور است.

در کنار مصر، لیبی نیز یک کشور سنتی و قبیله‌ای است. در اغلب موارد، گزارش شده است که در لیبی ۱۲۰ قبایل و خانواده‌هایی وجود دارند که نفوذ زیادی در جامعه دارند، هرچند حدود ۳۰ مورد از آنها فعال‌تر از دیگران هستند. همچنین اغلب اعلام شده است که جنگ لیبی، درگیری‌های قبیله‌ای است. (Brian, 2012) دینامیسم قبیله‌ای به استعمار ایتالیا در سال ۱۹۱۱ در این کشور مرتبط است. ایتالیا دولت سابق را با یک رویکرد منحصر ایتالیایی که در آن به مردم محلی اجازه شرکت در قدرت داده نمی‌شد جایگزین کردند. هنگامی که پس از جنگ جهانی دوم، استقلال لیبی اعطا شد (۱۹۵۲)، لیبی در سراسر کشور دارای هیچ سازمان سیاسی یا قدرت سیاسی نبود. تلاش برای تشکیل دولت تحت سلطنت شاه ادريس (۱۹۵۲-۱۹۶۹) توسط منافع خانواده، قبیله و منافع تنگ‌نظرانه عجین شده بود و از طریق شبکه خویشاوندی، خانواده‌های محلی قدرتمند و ساختار قبیله، ساختاری شکل داده شد. در پی رونق نفت، نوع جدیدی از حمایت‌های اقتصادی شبکه‌ها، تا حدی مستقل از طایفه‌ها توسعه یافت. مراکز جدید قدرت در کنار ساختار قدیمی قبیله‌ای و خویشاوندی موجود ایجاد شدند. (Anderson, 1991) اما با به قدرت رسیدن قذافی روند قبیله‌گرایی رو به تشدید گذاشت. قذافی به شدت در مورد قبایل دوسوگرا بود، اما ریشه‌های او قبیله‌گرا بود که ذات ملی‌گرایی را تضعیف می‌کرد.

از لحاظ ایدئولوژیک، قذافی هرگونه نقش سیاسی برای قبایل را رد کرد. با این حال، او نقش قبایل را انکار نمی‌کرد و از آنها به عنوان کمک‌کننده به امنیت اجتماعی و منبع ارزش‌های اجتماعی بهره می‌برد. حتی اگر نفوذ قبیله‌ای در ۱۹۷۰ کاهش یافت، قبایل هنوز به‌طور غیررسمی نقشی مهم ایفا می‌کردند، به همین دلیل، قذافی برای حفاظت از انقلاب به ایجاد اتحاد قبیله‌ای جدید، به‌خصوص در برابر قبایل بزرگ در Cyrenaica که از شاه ادريس حمایت کرده بودند اقدام کرد. (Brian, 2012) نظام سیاسی لیبی در طول حکومت قذافی بر اساس هم‌پیمانی‌های قبیله‌ای سیاسی بنا نهاده شده بود. سنوسی الفکری، صاحب کتاب نظام سیاسی در لیبی، می‌نویسد: حمایت قبیله‌ای نقش اساسی را در نظام سیاسی لیبی ایفا می‌کرد. این نویسنده اشاره می‌کند که نظام معمر قذافی بر اساس ائتلاف سه قبیله بزرگ‌تر بنا شده بود. این قبایل عبارت بودند از «القذافیه» که قبیله شخصی قذافی بود، «الورفله» و «المقارحه».

(بخشایشی، ۱۳۹۰: ۴-۶)

از اوایل ۱۹۹۰، زمانی که هنوز گروه‌های اسلام‌گرا علیه رژیم رقابت می‌کردند و تحریم‌های بین‌المللی آغاز شده بود، قبایل به عنوان یک ابزار فشار برای خلاص شدن از دست مخالف‌ها استفاده می‌شدند. اکثر قبایل به صدور بیانیه‌هایی در محکومیت کسانی که به کشور خیانت کرده

بودند تشویق می‌شدند، اما در اوایل سال ۲۰۱۱ قبایل شمال شرق در Cyrenaica اول به شورش برخاستند. از سوی دیگر، قبایل بربر از کوه‌های غربی به سرعت متحد شدند و نقش نظامی تعیین‌کننده‌ای همانند اقلیت Tebu در جنوب در انقلاب ایفا کردند. (Brian, 2012) به‌طورکلی، شکاف قبیله‌ای یکی از ویژگی‌های جامعه لیبی است که این ویژگی در طول تاریخ جدید این کشور دستاویز حکومت‌های خودکامه شده و باعث جلوگیری جامعه از رسیدن به یک ملت واحد شده و جامعه را به سوی تضاد قبیله‌ای کشانده است. در این بین، نقش تشدیدگر معمر قذافی در این امر به وضوح قابل‌مشاهده است. قذافی در طول حکومت خود با کسب حمایت تعدادی از قبایل و حذف قبایل دیگر به تشدید این شکاف دست زد، به‌طوری‌که در انقلاب این کشور، این شکاف با حمایت گروهی از قبایل از انقلاب و حمایت گروه‌های دیگر از قذافی به وضوح مشاهده شد.

در کنار دو کشور قبلی جامعه‌ی یمن نیز، جامعه‌ای است سنتی که الگوهای رفتاری مردم به‌شدت از بافت قبیله‌ای آن متأثر است. از نظر بارویز^۴ (۲۰۰۸) «میراث باقی‌مانده از استقلال یمن برای این کشور قبایل و ارتشی است که امروزه این دو نهاد به صورت پایدار و محکم در جای خود ایستاده و ساحت سیاسی و اجتماعی این کشور را شکل می‌دهند.» قبایل در یمن در بعد از استقلال آن همیشه یکی از نیروهایی بوده که به همراه نیروهای نظامی این کشور در ساحت سیاسی وارد شده و درصدد حفظ یا تغییر آن از طریق فعالیت علیه نیروی سیاسی مخالف که حمایت قبایل دیگر را دارد، شده‌اند که نمونه‌های آن را در بعد از استقلال این کشور از عثمانی در کودتاهای ۱۹۵۵، ۱۹۴۵، ۱۹۶۲، ۱۹۶۷ و غیره که قبایل مختلف در پشت این تحركات بودند به‌وضوح قابل‌رویت است. (Khaled, 2010: 26-32) قبیله‌ها در یمن نقش تأثیرگذاری در ساختار سیاسی قدرت دارند، به‌طوری‌که آن‌ها همیشه یکی از نیروهای ناسازگار با هجوم خارجی بوده‌اند، مثل مقاومت قبایل در برابر استعمار انگلیس. از طرفی نیز، این قبایل به‌عنوان یکی از ابزارهای نفوذ دیگر کشورها بوده‌اند، مثل عربستان که دارای روابط سنتی و دیرینه با قبایل یمن است و روابط این کشور با دو قبیله بزرگ «حاشد» و «بکیل» به قدری نزدیک است که دولت صنعا اغلب ناگزیر بوده است که برای مذاکره با آنها از راه مساعی جمیله ریاض اقدام کند. عربستان به این قبایل کمک‌های مالی و تسلیحاتی می‌کند. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴)

از سال ۱۹۶۲، عربستان سعودی تلاش کرده یمن را از طریق یک جمهوری قبیله‌ای با نظام سیاسی ضعیف که فاقد صور نهادی و درعین‌حال دارای ساختار قبیله‌ای قوی است کنترل کند که در این رابطه رابرت بارویز معتقد است که مهم‌ترین نتیجه این سیاست عربستان در یمن قبیله‌گرایی گسترده در تمام نهادها به‌ویژه ارتش بوده که درعین‌حال این قبیله‌گرایی به نفع قبایل شمال در مقابل قبایل جنوب بوده است (Burrowes, 1987) همین تسلط عرف‌های قبیله‌ای بر

ساختار جامعه باعث شکل‌گیری منازعات درون قومی و بین قبیله‌ای می‌شود. به طوری که معمولاً وقتی در پی اختلاف‌های قبیله‌ای بر سر یک قطعه زمین یا درباره‌ی یک مسئله‌ی اجتماعی یا تجاری و غیره و یا حتی به علت اختلاف‌های شخصی کسی کشته می‌شود، گرداب قتل‌های قبیله‌ای به راه می‌افتد. برخی از بزرگان قبایل این مسئله را ناشی از حاکم نبودن قانون، ضعف دادگستری و حاکمیت عرف‌های قبیله‌ای می‌دانند. (امیردهی، ۱۳۸۸: ۱۹)

این وضعیت باعث کاهش اقتدار دولت در سطح ملی و نفوذ سران قبایل در ساختار سیاسی شده است. نظام فعلی صالح یکی از رژیم‌های پس از انقلاب ۱۹۶۲ است که به صورت فعال در نهادینه کردن قدرت سیاسی شیوخ قبایل بوده و در پی نهادینه کردن سیستم حمایتی قبایل است. اشکال حمایت دولت صالح شامل مواردی همچون پرداخت ماهانه توسط وزارت امور قبیله‌ای، توزیع هدایای مانند معاملات کسب‌وکار، وسایل نقلیه و خانه‌های مختلف است که در همین ارتباط یکی از محققان (الزهری) معتقد است که هدف دولت از این شیوخ‌گرایی، تولید و تقویت شیوخ جدید در مقابله با قدرت شیوخ قبایل بزرگ است. (Khaled, 2010: 42) این نوع رفتار دولت باعث ایجاد شکاف در بین قبایل و رودرو قرار گرفتن آنها شده و روزبه‌روز شکاف قومی و قبیله‌ای را در این کشور بیشتر می‌کند. نه تنها قبایل در یمن رودرو ی‌کدیگر قرار گرفته‌اند، بلکه از سوی دیگر وجود شیعیان زیدی باعث ایجاد شکاف قومیتی نیز شده است که تحت اقدامات دولت روزبه‌روز بر قطبی شدن آن افزوده می‌شود که در این میان، در واقع رشد زیدی‌ها و جنبش شیخ‌گرایانه الحوثی شاید اوج نقش شکاف قومیتی در خاورمیانه باشد.

تونس نیز مثل بسیاری از کشورهای خاورمیانه از لحاظ قومیتی یک جامعه ناهمگن است. این کشور نسبت به اکثر کشورهای خاورمیانه شکاف شدید قومی ندارد، اما به دلیل مهاجرپذیر بودن این کشور در طول تاریخ، دارای تنوع قومیتی است. اکثر مردم تونس (۹۹ درصد) عرب‌زبان هستند و مذهب سنی دارند، اما بررسی‌های ریخت‌شناسی (ژنتیکی) نشان می‌دهد که این مردم از دیدگاه نژادی همگن نیستند و آمیزه‌ای از تیره‌های گوناگون‌اند که در طول تاریخ پرفرازونشیب این کشور از آسیا و اروپا به شمال آفریقا کوچ کرده‌اند. مردمان کرانه‌های شمالی تونس به سبب مهاجرپذیر بودن این سامان، آمیزه‌ای از بربر (آمازیغ)‌ها، فنیقی‌ها، کارتاژی‌ها، رومیان، وندال‌ها، الان‌ها و عرب‌ها هستند. این در حالی است که مردمان بخش‌های درونی و جنوبی تونس بیشتر تبار بربر (آمازیغی) دارند. در تونس، اقلیت بربرزبان نیز زندگی می‌کند. بربرزبانان بیشتر در جنوب جزیره جربه، مناطق مطماطه، الدویرات و شنی سکونت دارند. (fa.wikipedia.org) درکل، مجموعه‌ای از اقوام مختلف با فرهنگ‌های متفاوت در کنار ی‌کدیگر زندگی می‌کنند که به دلیل ریخت‌سنتی جامعه، پتانسیل واگرایی را دارند.

خاورمیانه قرن بیست را می‌توان خاورمیانه قوم‌محور نامید، اما از آیات قران استنباط می‌شود که قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی در دوره جاهلیت نیز شدیداً وجود داشته است، اما ناسیونالیسم، پان‌عربیسم جدید و ظهور فکر قوم‌گرایی عربی در اواخر حکومت سلطه‌گرایانه و تعصب‌آمیز عثمانی ظهور کرد. تشکیل دولت اسرائیل و ظهور عبدالناصر، قوم‌گرایی عربی را به اوج خود رساند و شعار برتری قومی با استفاده از آیه (کنتم خیر امه اخرجت للناس) معیار و آرم اتحادیه عرب قرار گرفت و ملی‌گرایان نژادپرست نیز به احادیثی که در صحت آن تردید است متوسل شدند، مانند این حدیث (اذا ضل العرب ضل الاسلام)، یعنی قوم‌گرایان عرب علی‌رغم سکولار بودن با زیرکی هر جا کم آوردند از اسلام هزینه کردند و بر توان قوم‌گرایی افزودند. (سوریه و عراق) اما شکست‌های پیاپی قوم‌گرایان و عربیسم حاکم، فروپاشی دولت جمهوری متحد عربی (سوریه، مصر و عراق) کودتای عارف ۱۹۶۳ و کشتار بیشتر از ده هزار نفر عضو حزب کمونیست عراق، قتل‌عام کردها و شیعیان، حمله صدام به ایران و کویت، ضربات محکم و شکننده‌ای را به این ایدئولوژی نژادپرستی وارد ساخت و ادامه حاکمیت حزب قومی بعث در عراق که سرزمینی کثیرالاقوام است فقط با زور سرنیزه امکان‌پذیر بود. (عجم، ۱۳۸۵)

علاوه بر روند تاریخی رشد قوم‌گرایی در خاورمیانه، تحولات قومی این منطقه متأثر از تشدیدگری‌ها و سوءاستفاده سیاسی امریکا و کشورهای اروپایی از خواسته‌های اقوام و ملل در سایه حمایت دموکراسی و حمایت از آنان، طرح مبارزه با استبداد، فقر و تروریسم، نابودی سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه با نقض حقوق بشر، طرح خاورمیانه بزرگ است. در این بین، تحولات جهانی مانند پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظم نوین جهانی و تک‌قطبی شدن نظام بین‌الملل، اشغال افغانستان و عراق، انقلاب‌های گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، از یک طرف و پیشرفت علم و تکنولوژی ارتباطات و اطلاع‌رسانی از طرف دیگر، کشورهای منطقه را به سختی از این مقوله متأثر ساخته است. خاورمیانه فعلی به یک توپ چهل تیکه تبدیل شده که هر کدام از کشورهای آن از روند قطبی شدن شکاف‌های قومیتی‌اش متأثرند و در این میان، فعالیت‌های نامعقول دولت‌ها باعث ایجاد شکاف‌بندی و قطبی شدن شدید جوامع می‌شود که در هر جنبش سیاسی این منطقه، نقش آن پررنگ‌تر می‌شود.

۴- شکاف ارتش - جامعه مدنی

یکی از تأثیرگذارترین شکاف‌ها بر فرهنگ سیاسی خاورمیانه حضور نظامیان در عرصه سیاسی کشورهای این منطقه هست. وجود امتیاز ویژه نظامیان در عرصه قدرت سیاسی و ترس از وقوع و شکل‌گیری کودتای نظامی در این کشورها روند دموکراتیزاسیون را در این منطقه طی دهه‌های گذشته با مشکل مواجه کرده است و به دلیل آنکه حضور دموکراسی کامل در یک کشور با کاهش قدرت نظامیان در عرصه سیاسی رابطه معکوس دارد، روند سیاسی این منطقه

در قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یکم به سوی یک دموکراسی ناقص در حرکت بوده است. این شکاف، روند دُوری در سیاست داخلی کشورهای خاورمیانه ایجاد کرده است که با حرکت نظامیان به سوی عرصه قدرت سیاسی، فضای نیم‌بند جامعه مدنی بسته می‌شود و با حرکت نیروهای مدنی برای بازپس‌گیری دوباره این جایگاه، نیروهای ارتشی به سوی پادگان‌ها و مراکز نظامی رانده می‌شوند. این روند در بسیاری از کشورهای خاورمیانه به‌وضوح دیده می‌شود.

نظریه‌های مختلفی درباره حضور نظامیان در عرصه سیاسی وجود دارد. جووینتز معتقد است دخالت نظامیان هم نشانه بی‌ثباتی سیاسی و هم یکی از عوامل بی‌ثباتی سیاسی است. هرچقدر مداخله نظامی بیشتر باشد بی‌ثباتی سیاسی بیشتر می‌شود. نظریه ارتش حرفه‌ای که از طرف نوردلینگر، هانتینگتون و پرل موتر ارائه شده بر این فرض بنا شده است که در صورت شکل‌گیری نهادها (احزاب، مجالس قانون‌گذاری) دخالت نظامیان در عرصه سیاسی کاهش پیدا می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، نهادینه شدن باعث کاهش مداخله نظامیان در عرصه سیاسی می‌شود. (لطفیان، ۱۳۸۸: ۵) از نظر هانتینگتون، پراتوریانیسم ویژگی جامعه‌ای سیاست زده است که نه تنها نظامیان، بلکه نیروهای اجتماعی دیگر نیز در امور سیاسی آن دخالت دارند. علت‌هایی که نظامیان را به دخالت در سیاست می‌کشاند نه در سرنوشت گروه، بلکه در ساختار جامعه نهفته‌اند. این علت‌ها، به‌ویژه ریشه در نبود یا ضعف نهادهای سیاسی کارآمد جامعه دارند. (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۲۸۱-۲۸۹)

حضور نظامیان در عرصه سیاسی در خاورمیانه سابقه طولانی دارد، ولی این جایگاه والای ارتش در خاورمیانه در قرن بیستم به تجربه کمک ارتش به استقلال و دولت‌سازی در این کشورها برمی‌گردد. حضور این قشر در عرصه سیاسی در کشورهای مختلف خاورمیانه بارز است. رهبران نظامی مصر (۱۹۵۲) و لیبی (۱۹۶۹) با کودتای نظامی قدرت را به دست گرفتند. از بین کشورهای عربی مورد مطالعه، حاکمان مصر و لیبی به برکت نظامی بودنشان به قدرت رسیدند و همچنین در یمن دیکتاتوری نظامی شکل گرفت. آنچه در این بین بسیار بارز است، این است که «در اکثر کشورهای خاورمیانه، ارتش به رژیم وفادار است تا به ملت یا به نظام دموکراتیک.» (روبین، ۲۰۰۲: ۷-۱۴)

در مصر از بین ۱۸ کابینه‌ای که در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۷۰ تشکیل شدند، تنها نخستین هیئت دولت که کمتر از دو ماه در رأس امور سیاسی باقی ماند، به رهبری یک غیرنظامی بود. تنها ۳ کابینه اول متشکل از مقامات غیرنظامی بود و ۱۵ کابینه بعدی ترکیبی از حدود ۳۶ درصد نظامی و ۶۴ درصد غیرنظامی داشت و در آنها برای نظامیان مهم‌ترین مناصب وزارتی در نظر گرفته شد. ناصر ۸ بار به رهبری دولت انتخاب شد و تمام معاونان رئیس‌جمهور در طول دوره تصدی انور سادات و ناصر از نظامیان بودند. تصدی تمام وزارتخانه‌های مهم و هیئت تحریریه

مطبوعاتی مانند الاهرام و الهلال زیر نظر نظامیان بود. کار ولتر معتقد است که مصر بعد از دهه ۹۰ وارد یک منطقه سیاسی خاکستری شد که مهم‌ترین ویژگی‌های این منطقه فضای محدود سیاسی برای احزاب مخالف و نهادهای جامعه مدنی، سوءاستفاده‌های بی‌درپی از قانون به وسیله دولت، سطح پایین اعتماد عمومی به نهادهای دولتی، حفظ نهادهای ضعیف توسط دولت و دخالت‌های سیاسی نیروهای نظامی است. (Carothers, 2002: 9-10)

در لیبی حضور نظامیان در عرصه سیاسی و شکاف ارتش - جامعه مدنی به‌وضوح در طول چند دهه اخیر قابل مشاهده است. نوع به قدرت رسیدن قذافی و نحوه به‌کارگیری ارتش توسط او در طول حکومتش نشانگر نقش پررنگ ارتش و نیروهای امنیتی در جامعه و نبود حتی جامعه مدنی نیم‌بند در این کشور است. قذافی قدرت خود را در لیبی مدیون کودتای ۱۹۶۹ ارتش بود. در این سال، شماری از افسران ارتش به فرماندهی معمر قذافی که در آن موقع ۲۷ سال سن داشت، پادشاهی ادریس را برانداختند و سپس جماهیر مردمی سوسیالیستی در لیبی برپا کردند. (بخشی، ۱۳۹۰: ۲-۳) او در طول حکومتش از طریق فلسفه سه جهان خود و با کمک ارتش، دست به ایجاد دولت استبدادی زد تا از این طریق بتواند یکسان‌سازی کرده، از طریق حذف و مطیع کردن قبایل به ایجاد نهادی منسجم اقدام کند. «در دوره قذافی جامعه مدنی به معنای مدرن وجود نداشت، به‌طوری‌که خود قذافی در کتاب سبز خویش، حزب را دیکتاتوری جدید می‌نامید. نظام سیاسی لیبی در دوره او به جای اتکا به جامعه مدنی، احزاب، گروه‌ها و نهادهای سیاسی مدنی مبتنی بر حمایت قبیله‌ای و ارتش، کاملاً استبدادی و خودکامه بود و تشکیل احزاب و جامعه مدنی ممنوع بود و گروه‌های مخالف توسط نیروهای نظامی سرکوب می‌شدند.» (امام جمعه، ۱۳۹۲: ۸)

تنها نیرویی که می‌توان در دوره قذافی به عنوان نهاد مدنی برشمرد، قبایل بودند که می‌توانستند به صورت نیم‌بند ابراز وجود کنند که این نهاد نیز به صورت دائم از سوی نهادهای امنیتی و ارتش سرکوب‌شده، سران آن مجبور می‌شدند پرچم اطاعت از قذافی را برافرازند. در طول حکومت قذافی کاهش نقش نهادهای مدنی با افزایش نقش ارتش در جامعه همراه بود. «قذافی در طول حکومت خود با نهادهای مدنی مخالف بود، به‌طوری‌که او در رابطه با مجالس قانون‌گذاری اعلام می‌کرد که مجلس شورای ملی یک نیرنگ در قبال ملت است و رژیم‌های پارلمانی راه‌حل دغل‌کاری برای حل مشکل دموکراسی هستند. همچنین او در رابطه با مراجعه به آرای عمومی معتقد بود که مراجعه به آرای مردمی یک فریب‌کاری در برابر دموکراسی است و احزاب، دیکتاتوری مدرن هستند.» (امام جمعه: ۹-۱۰)

قذافی با همین پیش‌فرض‌ها به حذف نیروهای مخالفی همچون جبهه نجات ملی در دهه ۱۹۹۰-۱۹۸۰، نیروهای اخوان‌المسلمین و بقیه نیروهای مدنی مخالف از طریق ارتش و نیروهای امنیتی خود دست می‌زد. نقش نیروهای امنیتی در حذف نیروهای مدنی در لیبی به

حدی گسترده بود که نیروهای امنیتی برای حذف نیروهای مخالف حتی تا امریکا و کشورهای خارجی می‌رفتند. در این میان، آنچه در لیبی بعد قذافی بیشتر از دوره قبل دیده می‌شود، افزایش نقش نیروهای نظامی به دلیل حضور پررنگ نیروهای شبه‌نظامی و کاهش امنیت در دوره بعد از انقلاب است که همین موضوع باعث در حاشیه قرار گرفتن جامعه مدنی و به عبارت بهتر، کوچک‌تر شدن آن در سایه رشد بی‌محابای نظامی‌گری و تنش‌های نظامی در بعد از انقلاب در این کشور است.

در تونس نیز نقش ارتش برای ایجاد امنیت داخلی و حذف نیروهای مخالف سیاسی در طول استقلال این کشور تا سال ۲۰۱۱ بسیار حیاتی بوده است. ارتش به عنوان تنها نهاد مورد اعتماد حکومت در بعد از استقلال این کشور که به مدد این نهاد محقق شد، وسیله مناسبی برای یک‌دست‌سازی سیاسی و پیش‌برد اهداف حکومت استبدادی بود. نقش یک‌دست‌سازی سیاسی ارتش در تونس، به‌خصوص از اواسط دهه ۱۹۷۰ آشکار شد. از اواسط این دهه ارتش به سرکوب تظاهرات ضدولتی در این کشور دست زد. برخلاف رهبران کشورهای همسایه تونس، رهبران این کشور در جنبش استقلال یا تشکیل دولت نقشی نداشتند و از این لحاظ دارای مشروعیت و وجهه کاریزمایی نبود، به همین علت به نیروهای نظامی بسیار وابسته بودند. در این کشور، ارتش با همکاری نیروهای امنیتی از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به سرکوب اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های اسلام‌گرا اقدام کرد. از سوی دیگر، نوع به قدرت رسیدن بن علی در تونس نشان‌دهنده نقش پررنگ نیروهای نظامی در حوزه سیاسی این کشور بود. بن علی در ۱۹۸۷ از طریق ارتش و کودتای نظامی و با بیرون راندن حبیب بو رقیبه، اولین حاکم تونس پس از استقلال این کشور، به قدرت رسید و به دلیل پیشینه امنیتی خود و کمک نیروهای امنیتی و نظامی در به قدرت رسیدنش، در ۲۳ سال حکومت استبدادی‌اش، اجازه داد که نظامیان و نیروهای امنیتی تمام مناسب و حوزه‌ها را در اختیار بگیرند.

بن علی بعد از به قدرت رسیدن خود اعلام کرد که نقش سیاسی نیروهای نظامی را کاهش خواهد داد و نیروهای نظامی تحت نظارت نیروهای غیرنظامی قرار گرفته، اصلاحاتی در آن ایجاد خواهد کرد، اما وی برخلاف گفته خود در طول ۲۳ سال حکومتش به دلیل نفوذ بی‌حدوحد ارتش در این کشور (به خاطر اینکه ارتش خود را پاسدار حکومت می‌پنداشت) نتوانست با آنها مقابله کند و نیروهای امنیتی و نظامی، بسیاری از نیروهای مدنی همچون نیروهای لیبرال و اسلام‌گرا (المزروقی و راشد الغنوشی وغیره) و رهبران اتحادیه‌های کارگری را که با فعالیت خویش باعث تحدید حوزه نظامیان می‌شدند سرکوب و آنها را مجبور به ترک کشور کردند. بن علی خود را مصلح مدنی می‌دانست، اما در حکومت او نه نیروهای چپ و نه نیروهای اسلام‌گرا حقی برای ابراز وجود نداشتند و مدام از سوی نیروهای نظامی و امنیتی مورد رصد و سرکوب واقع می‌شدند. (Alexis, 2011: 20) در طول حکومت او، دولت تحت تأثیر

فعالیت و خواست ارتش قرار داشت و با توسل به خواست و قدرت ارتش به طور معمول حقوق خصوصی شهروندان را نقض و محدودیت شدیدی در آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و ارتباطات اعمال می‌کرد. در این میان، دولت تا حد امکان از ابزار ترس و ارعاب استفاده می‌کرد. مجموعه‌ای از تحقیقات جنایی، سیستم دادگاهی، بازداشت‌های خودسرانه، محدودیت‌های مسکونی و کنترل‌های سفر برای تضعیف حقوق بشر و فعالان اپوزیسیون به کار گرفته می‌شد. در سال ۲۰۱۰، سازمان عفو بین‌الملل حکومت بن علی را به نقض حقوق بشر و نقض حقوق مخالفان سیاسی متهم کرد. (U.S. State Department, 2010)

در این میان حمایت‌های غرب از ارتش این کشور نقش اساسی در نقض حقوق بشر و کاهش آزادی‌های مدنی و حذف نهادهای مدنی و دخالت ارتش در حوزه مدنی داشت. تونس از جمله ۱۰ کشوری بود که ایالات متحده از سال ۲۰۰۲ به بعد آن را برای جلوگیری از تروریسم در صدر فروش تسلیحات نظامی خود قرار داده بود. آمریکا در دوره بن علی از این کشور به عنوان یک کشور کلیدی در پیشگیری از تروریسم نام برده است. مجموعه کمک‌ها و تجهیزاتی که از سال ۲۰۰۳ از سوی آمریکا به این کشور داده شد، حکایت از روند رو به رشد میلیتاریسم و افزایش نقش ارتش در سیاست و به خصوص دخالت آن در حوزه مدنی در این کشور دارد. کمک‌های نظامی آمریکا از سال ۲۰۰۳ به این کشور شامل بالگرد، مسلسل، زره بدن و کلاه، چتر نجات، دستگاه‌های دید در شب برای تفنگ تک‌تیرانداز، پهپاد و غیره است. (Alexis, 2011:11)

این کشور جزو ۲۰ کشور دریافت‌کننده آموزش نظامی خارجی از سال ۱۹۹۴ بوده و میزان بودجه اختصاص‌یافته برای کمک‌های نظامی آمریکا به این کشور در سال ۲۰۰۸ بیش از ۲۱۵۰۰ میلیون دلار و در سال ۲۰۰۹ بیش از ۲۳۸۰۰ میلیون دلار بود. (DSCA, 2011) در این کشور، بعد از سال ۲۰۰۲ ارتش به بهانه مقابله با تروریسم و با حمایت آمریکا، به مقابله با نیروهای اسلام‌گرا و گروه‌های مدنی پرداخت. بخصوص بعد از انفجاری که در این کشور در سال ۲۰۰۲ اتفاق افتاد و گروه سلفی القاعده مسئولیت آن را بر عهده گرفت نقش نیروهای نظامی و امنیتی در جامعه به ضرر نیروهای مدنی افزایش یافت، به طوری که نیروهای مدنی خاص، آن هم به صورت طراحی شده از سوی دولت اجازه حضور داشتند. در سال ۲۰۰۳ مجلس تونس قانون ضدتروریسم فراگیر را تصویب کرد که این قانون مورد حمایت شدید آمریکا قرار گرفت و بعد از تصویب این قانون حدود ۲۰۰۰ نفر به بهانه تروریسم زندانی و محکوم شدند. چنین روندی باعث شد که منتقدان در این کشور بیان کنند که خواسته آزادی در این کشور یک بیان تروریستی تلقی می‌شود. (Jeremy, 2004: 23-24)

به طور کلی، در طول ۲۳ ساله حکومت بن علی جامعه مدنی تونس رفته‌رفته در سایه حضور نظامیان و نیروهای امنیتی رو به انحطاط نهاد، به طوری که نیروهای امنیتی هر نوع حرکت مدنی

را سرکوب کرده، نقش احزاب، NGO و رسانه‌های مخالف در این کشور در سایه فعالیت‌های نظامیان و نیروهای امنیتی قرار گرفته بود و ارتش به عنوان حافظ حکومت، هر نوع روند دموکراسی خواهی و اسلام‌گرایی را با عنوان تروریسم سرکوب می‌کرد.

جایگاه بی‌بدیل ارتش در یمن به نقش پررنگ نیروهای آن در زمان استقلال این کشور از عثمانی برمی‌گردد. در یمن حکومت برای حفظ خود نیازمند ارتش قوی بوده و از سوی دیگر ترس از کودتای نظامی از سوی ارتش نیز در آن وجود دارد. اقتصاد ضعیف، ساختار قبیله‌ای و تکه‌تکه یمن و ضعف نهادها نیاز به ارتش را در مطیع ساختن جامعه دوچندان کرده است. مقاومت مسلح نیروهای قبایل یمن و وجود بی‌نظمی و بی‌قانونی در این کشور به‌وضوح قابل مشاهده است. شاید تنها نیرویی که می‌توان به عنوان نیروی مدنی در یمن نام برد، قبایل باشند که به دلیل قدرت فزاینده خود در مقابل خواست دولت می‌توانند ایستادگی کنند. در این میان نوع استقرار ارتش در یمن مهم‌ترین مؤلفه در غلبه آن بر کل جامعه است. امام یحیی در سال ۱۹۰۵ زمانی که استقلال یمن را از عثمانی اعلام کرد و خودش را حاکم آنجا نامید به دلیل احاطه شدن به وسیله نیروهای بریتانیا از جنوب و عربستان سعودی در شمال و وجود نیروهای قبیله‌ای متوجه اهمیت نقش ارتش شد و در صنعا به وسیله چند هزار نفری که با او علیه عثمانی جنگیده بودند ارتش را تشکیل دادند این ارتش بیشتر متشکل از نیروهای ترکی بود. (Nagi, 2004)

امام یحیی به خاطر ترس از نفوذ بالای افسران ترکی در ارتش، یک ارتش موازی به نام ارتش دفاع یا همان جیش‌الدفاع ایجاد کرد. این ارتش بر اساس خدمت سربازی ایجاد شد و وظایف جمع‌آوری مالیات را نیز بر عهده داشت. از سوی دیگر، امام یحیی ارتشی دیگر به نام جیش‌البارانی تشکیل داد که یک نیروی نامنظم بود و از قبایل زیدی بودند. آن یک نیروی شبه‌نظامی از سطوح قبیله‌ای بود. (Dagher, 2008) علاوه بر سه گروه ارتش، امام دو گردان از سپاه پاسداران را داشت که شخص امام را محافظت می‌کردند و اینها نخبگان ارتش امام بودند. به‌طورکلی، رویکرد امام نسبت به رفع ناامنی باعث رشد فزاینده نیروهای نظامی نسبت به بقیه نهادهای اجتماعی شد که همین عامل باعث یکه‌تازی این نهاد در دهه‌های بعدی شد.

همین رشد فزاینده ارتش در دوره‌های اول استقلال باعث وقوع کودتاهای بی‌درپی در این کشور در دهه‌های بعدی شد به‌طوری‌که یمن را به یک کشور کودتاخیز تبدیل کرد و در این کشور هر نوع روند سیاسی دموکراتیک با پاسخ نظامی همراه شد و هر نوع تحرک مدنی با سرکوب و حذف همراه شد. شکل‌گیری کودتاهای بی‌درپی در یمن نشان‌دهنده تسلط نیروهای نظامی بر عرصه سیاسی و ضعف نهادهای مدنی در هدایت روندهای سیاسی و اجتماعی است به‌طوری‌که ارتش با حمایت قبایل حامی دولت تمام نهادهای مدنی را قلع‌و‌قمع کرده و یکه‌تاز عرصه سیاسی و اقتصادی شده است. مجموعه کودتاهای شکل گرفته‌شده در این کشور

نمایانگر شکاف عمیقی بین ارتش و جامعه مدنی بوده و به‌طورکلی غلبه ارتش بر تمام عرصه اجتماعی را نشان می‌دهد. مجموعه کودتاهایی شکل گرفته در یمن شامل: کودتای ۱۹۴۸ جمال جمیل که یک عراقی بود که در این کودتا امام یحیی ترور شد و یکی از سادات، عبدالله بن احمد آل وزیر به عنوان رهبر کشور اعلام شد. از سوی دیگر خود فرزند امام یحیی نیز در پاسخ به کودتای ۱۹۴۸ با توسل با توسل به نیروهای قبیله‌ای وفادار به خود در ۱۴ مارس همان سال وارد صناعا شد و تمام کودتاچیان را اعدام کرد ولی در پاسخ بدان کودتای ناموفق ۱۹۵۵ توسط الطالیه ۷ سال بعد از آن شکل گرفت که با شکل‌گیری دوباره آن در سال ۱۹۶۲ توسط عبدالله الصالح به کمک نیروهای مصری، امام احمد ترور شد و سیستم سیاسی آن پایان یافت و سیستم جمهوری یمن توسط عبدالله الصالح بنیان گذاشته شد. پس از خروج نیروهای مصری از یمن کودتایی به رهبری شیوخ قبایل و نظامیان علیه عبدالله الصالح در ۵ نوامبر ۱۹۶۷ شکل گرفت که سرنگونی عبدالله الصالح را منجر شد و به دنبال آن قاضی الایرانی تنها حاکم غیرنظامی یمن به قدرت رسید.

اما در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۴ کودتای دیگری به وقوع پیوست که در طی آن سرهنگ ابراهیم الحممدی به قدرت رسید. سرهنگ حممدی یک نظامی با اندیشه‌های مدرنیستی بود که بر تمرکز قدرت دولتی، به حاشیه راندن نیروهای قبیله‌ای و تقویت استقلال حاکمیت ملی یمن تأکید داشت. آل حممدی معتقد بودند که ارتش تنها نهاد ملی است که قادر به تضعیف نهادهای قبیله‌ای و نمادهای شیوخی آن بود. بنابراین او شروع به حذف نفوذ شیوخ قبایل به‌ویژه عبدالله الاحمر که با یمن جنوبی ارتباط عمیقی داشت کرد. بعد از سه سال حکومت، الحممدی به تحریک عربستان کشته شد و ارتش پایتخت را به کنترل خودش درآورد و سرهنگ دیگری به نام القشمی حکومت را به دست گرفت. در کل بعد از ۱۹۶۲ در یمن ارتش به بزرگ‌ترین کارفرما تبدیل شده و بیشترین استخدامی را در کشور به خود اختصاص داده است. در یمن جنوبی نیز در ۱۳ ژانویه ۱۹۸۳ کودتایی رخ داد که در آن کودتاچیان حامی علی ناصر هزاران نفر از مردم و ۵۵ نفر از سران حزب را ترور کردند. و در سال ۱۹۸۵ علی ناصر از طریق کودتایی توسط اسماعیل پا به فرار گذاشت. بعد از اتحاد دو یمن و تشکیل یمن فعلی، اولین رئیس جمهور آن از نیروهای ارتشی انتخاب شد که حاتم طاهر نام داشت. نقش ارتش در سال ۱۹۹۴ که به اختلافات موجود بین یمن شمالی و جنوبی مربوط بود باز افزایش یافت که در این اختلاف نیروهای شمالی و جنوبی رودرروی یکدیگر قرار گرفتند و روند سیاسی را شکل دادند. رئیس‌جمهور فعلی یمن (عبدالله صالح) نیز پیشینه نظامی دارد و همین نشان‌دهنده نقش بی‌بدیل ارتش در عرصه سیاسی و بسته بودن تمام محفظه‌های مدنی در این کشور از سوی این نهاد عریض و طویل است.

چند حزب در یمن فعلی فعال هستند، ولی کلیه فعالیت‌هایشان زیر نظر دولت و بخصوص تحت نظارت نیروهای امنیتی و ارتش بوده و در صورت هر نوع حرکت مخالف مورد سرکوب واقع شده و از صحنه سیاسی حذف خواهند شد. به‌طورکلی، نهادهای مدنی در یمن زیر سایه دولت و نهادهای نظامی قرار داشته و ارتش و قبایل حامی دولت یکه‌تاز نهادهای سیاسی هستند.

با وجود دخالت مستمر نظامیان در حیطه سیاسی و کم‌رنگ کردن فضای جامعه مدنی در خاورمیانه، آنچه در این میان بارز است نوع دخالت آنها است. دخالت و کودتای نظامیان در خاورمیانه جزء دخالت‌های بازدارنده است که هانتینگتون آن را برای کشورهای برمی‌شمارد که در آن دخالت نظامیان به دو جهت اتفاق می‌افتد: ۱. زمانی این دخالت اتفاق می‌افتد که پیروزی بالفعل یا نزدیک حزب یا جنبش مورد مخالفت نظامیان در انتخابات مطرح باشد و یا حزب و جنبش پیروز، نماینده گروه‌هایی باشد که نظامیان خواستار دور نگه‌داشتن آنها از صحنه سیاست باشند. ۲. کودتا زمانی رخ می‌دهد که حکومتی آغاز به اجرای سیاست‌های رادیکال کرده و یا به گروه‌های توسل جسته باشد که نظامیان نمی‌خواهند آنها به قدرت برسند. (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۲۸-۳۲۹) بنابراین دخالت نظامیان در سیاست جنبه‌ای موقتی و برای مقاصد محدودی انجام می‌گیرد. نظامیان نه خودشان را نوسازان جامعه می‌دانند و نه آفرینندگان یک نظام سیاسی نوین، بلکه به عنوان پاسداران و شاید تصفیه‌کنندگان سامان موجود خودنمایی می‌کنند. (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۲۳۲) اما حذف فضای جامعه مدنی و برچیدن احزاب و نهادهای نیم‌پند، دستاوردی است که فعالیت‌های نظامیان در خاورمیانه به بار می‌آورد.

ب: الگوهای عمده توسعه در منطقه خاورمیانه

هر کدام از اندیشمندان غربی و شرقی برای غلبه بر مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خاورمیانه مدل‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. مدل‌های توسعه غربی (مانند نوسازی) تا مدل‌های مارکسیستی و سوسیالیستی هر کدام به طریقی در این کشورها در مقاطع مختلف به کار گرفته شده‌اند، اما به دلیل تقلیدی بودن مدل‌ها و شرایط متفاوت فرهنگی و اجتماعی محیط خاورمیانه هیچ‌کدام از این مدل‌ها نتوانستند بر شکاف‌های موجود در این منطقه حساس جهان غلبه کنند و راه برون داد از مشکلات و معضلات اجتماعی را برای مردم این منطقه به ارمغان بیاورند. در این میان ادعاهای متفاوت هر یک از مکتب‌های شرقی و غربی با وجود سابقه درخشان آنها در محیط خودشان با چالش‌های مختلفی در این منطقه مواجه شدند. در این میان دو مدل موجود در منطقه (مدل ترکیه و ایران) از دو منظر متفاوت اقتصادی و سیاسی راه توسعه را پیمودند و تا حدودی توانسته‌اند بر جنبه‌هایی از قطبی شدن شکاف‌ها غلبه کرده و از دوقطبی شدن مفرط آنها جلوگیری نمایند و این دو تجربه، دو مدل برای سایر کشورهای منطقه خاورمیانه برای

کاهش معضلات در دهه‌های اخیر محسوب می‌شوند. ما در ادامه به بررسی این دو مدل می‌پردازیم.

۱- اصلاح‌گری جمهوری ترکیه (از تغییرات اقتصادی به سوی تغییرات سیاسی و اجتماعی)

ترکیه فعلی یکی از مدل‌های توسعه در خاورمیانه است. این مدل که برآمده از دل تاریخ این کشور است طی چند دهه توانست بر بیشتر جنبه‌های قطب‌بندی شکاف‌های خود غلبه یابد هرچند در این میان این غلبه یابی نه به‌طور کامل که به صورت نیم‌بند شکل گرفته است، اما آنچه مهم است روند روبه‌جلوی این کشور در غلبه بر مشکلات داخلی خود بوده که همین باعث استقبال دیگر کشورها برای به‌کارگیری آن شده است. ترکیه نیز تا زمان بر سر کار آمدن اوزال در این کشور با ۴ شکاف موجود اشاره‌شده مواجه بود، ولی در این میان رویکرد اقتصادی اوزال در کنار فشار اتحادیه اروپا باعث روند روبه‌جلو در غلبه بر قطبی شدن شکاف‌ها شد. انتخابات ۱۹۸۳ سرنوشت ترکیه را به نحوی دیگر رقم زد. در این انتخابات اوزال که فرد میانه‌رو و اصلاح‌طلبی بود به قدرت رسید.

از این به بعد اقدامات اوزال و مجموعه فشارهای اتحادیه اروپا برای ایدئال‌سازی و آماده‌سازی ترکیه برای ورود به این اتحادیه، باعث تغییرات شدیدی در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ ترکیه شد. شاید مهم‌ترین این تغییرات رشد طبقه متوسط و جامعه مدنی باشد که این طبقه میانه باعث ترمیم نسبی چهار شکاف موجود در جامعه ترکیه شده است. با رشد طبقه جدید بورژوازی، جامعه مدنی ترکیه رفته‌رفته جان گرفت. رشد جامعه مدنی نیم‌بند ترکیه که از دهه‌های قبل شروع شده بود باعث شد چندپارگی‌های تاریخی که در ترکیه نقش اساسی در فرهنگ سیاسی جامعه داشتند رو به سوی کاهش گام بردارند. از یک‌سو رشد جامعه مدنی و اجازه یافتن اسلام‌گرایان برای حضور در صحنه سیاسی جامعه باعث شد که نه تنها اسلام‌گرایان از اندیشه‌های ستیزه‌جویی خود در برابر نظام لائیک بکاهند، بلکه رویکرد لائیک‌ها را نیز در برابر اسلام‌گرایان تغییر داد. به عبارت بهتر اندیشه ورزی اسلام‌گرایان در سایه رشد بورژوازی اسلام‌گرا و باز شدن فضای عمومی و جامعه مدنی برای فعالیت آنها، باعث شد شکاف اسلام‌گرایی و سکولاریسم با تعدیل نگاه و عملکرد هر دوی این گروه‌ها و محدود کردن فعالیت‌های خود در زمینه سپهر عمومی و قانونی، ترمیم جدی بیابد.

اصلاحات اقتصادی نتولیرال تورگوت اوزال و اصلاحات سیاسی با هدایت اتحادیه اروپا مستلزم یک دگردیسی ایدئولوژیک - به‌خصوص بازتعریف اندیشه‌ها و هنجارهای اسلامی برحسب نیازهای بورژوازی جدید - بود. ترکیه بعد از سال ۱۹۸۳ با ۳ روند دگرگون ساز مواجه بوده است: ۱. ظهور بورژوازی اسلامی ۲. گسترش سپهر عمومی و ۳. تجلی خودآگاهی تازه حقوق بشری. (یاووز، ۱۳۸۹: ۴۳۰-۴۳۹) در ترکیه مناقشه بر سر ارزش‌ها و هویت‌های

میان بورژوازی و بقیه جامعه کمتر شده و بورژوازی با اعمال ارزش‌ها و هنجارهای اتحادیه اروپا در کسوت عامل اصلی تحول سیاسی پا به میدان گذاشته است. بورژوازی جدید که همان بورژوازی آناتولیایی است با پیشبرد یک دگردیسی اقتصادی همراه با فرهنگی دینی و محافظه‌کار سودای بازتعریف ترکیه را دارد. این بورژوازی در کنار روشنفکران مسلمان بهترین نیروی محرکه جامعه مدنی ترکیه بوده و شکاف‌های تاریخی این جامعه را یک‌به‌یک ترمیم می‌دهد.

شکاف اقتصادی نیز در سایه اقدامات اوزال و فشار اتحادیه اروپا در حال ترمیم است. ترکیه در سایه رشد بورژوازی آناتولیایی، فراگردهای دوگانه و مقارن یکپارچگی و قطبی شدن را از سر گذارنده که در این پروسه، فاصله بین شهر و روستا و طبقات پایین و بالا کاهش یافته است. با کاهش نقش دولت در اقتصاد و بهره‌وری و کارآمدی در عرصه اقتصاد و از سوی دیگر فشارهای اتحادیه اروپا برای کاهش تعداد بیکاران و کاهش فاصله طبقاتی و افزایش درآمد سرانه ملی و تغییر نوع کشاورزی از سنتی به تجاری، تغییرات بسیاری در عرصه شکاف مرکز - پیرامون ایجاد شده به طوری که طبقات پایین ترکیه روزبه‌روز در حال کاهش فاصله خود با طبقات بالا هستند. (یاووز، ۱۳۸۹: ۴۲۳-۴۴۳)

شکاف مرکز - پیرامون با در پیش گرفتن اخلاق کارآفرینانه و رشد جامعه مدنی در ترکیه در بعد از دهه ۱۹۸۰ در حال تغییر بوده است. گرایش‌های ضد مرکز و مخالفت با سیاست‌های تمرکزگرا در حال دگردیسی جدی قرار دارد. به طوری که تجربه حزب عدالت و توسعه نشان می‌دهد این حزب در عین حمایت شدید از سوی بورژوازی آناتولیایی، بسیاری از آرای طبقه پایین جامعه را به سوی خود جذب کرد. به عبارت دیگر، آرای حزب عدالت و توسعه در انتخابات ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ و ۲۰۱۱ نشان از کاهش شکاف طبقاتی و اقتصادی و نیز کاهش شکاف شهر و روستا داد که این حاصل تغییرات اقتصادی و سیاسی است.

در کنار شکاف‌های قبلی، مهم‌ترین شکاف ترکیه فعلی، شکاف قومیتی است. ترکیه در میانه یک منازعه قدرت عمده بین نیروهایی با گرایش‌های چندفرهنگ‌گرا و نیروهای همگن‌ساز بر سر مسائل کردی و اسلامی درگیر است. اما آنچه مایه خوش‌بینی در ترکیه بوده، رشد جامعه مدنی این کشور است. رشد جامعه مدنی ترکیه روحیه رقابت دموکراتیک را بین اقوام کرد و ترک ایجاد کرده است. هرچند پ.ک.ک و اندیشه مبارزه مسلحانه علیه ایدئولوژی کمالیسم و دولت مرکزی همچنان وجود دارد ولی در سایه رشد جامعه مدنی زیر سایه اقدامات اوزال و شرایط کپنهاک احزاب کردی برای مبارزه دموکراتیک‌تر به عرصه سیاسی و قانونی کشیده شده‌اند و مطالبات خود را از طریق نقش‌آفرینی در نظام دنبال می‌کنند.

در طول این تغییرات اتحادیه اروپا نیز در چهارچوب موازین کپنهاک از آنکارا خواست تا نظام حقوقی خود را اصلاح و حقوق اقلیت کرد را تأمین کند و حتی بسیاری از سیاست‌مداران ترک

به این نتیجه رسیده‌اند که ((راه اتحادیه اروپا از دیار بکر - بزرگ‌ترین شهر کردنشین جهان - می‌گذرد.)) (قهرمان‌پور، ۱۳۸۹) بنابراین از یک طرف فشار اتحادیه اروپا و از طرف دیگر اقدامات اوزال و سایر سیاست‌مداران ترک باعث شد که احزابی مثل حزب جامعه دموکراتیک یا حزب خلق دموکراتیک در عرصه سیاسی حاضر شده و همین باعث جذب کردها در نظام سیاسی شده و اندیشه مخالفت و ضدیت با رژیم کاهش محسوسی یافته و تبدیل به اندیشه رقابت درون‌نظامی شود.

از سوی دیگر، گرانیگاه اقتدار اجتماعی و سیاسی، در پرتو سیاست‌های اقتصادی اوزال و اصلاحات اتحادیه اروپایی، از دیوانسالاری نظامی - غیرنظامی به ائتلاف مدنی به رهبری بورژوازی منقل شده است. اقتدار ارتش در پی ۲ تغییر و رویداد در مسیر ریزش قرار گرفت: ۱. رشد بورژوازی جدید با رویکرد کاملاً دموکراتیک در سایه اصلاحات ثنولیرال اوزال. در سایه پشتوانه مالی این بورژوازی طبقه تازه‌ای از روشنفکران رشد کردند که فارغ از پیوندهای دولتی نقش مهمی در بازتعریف زبان سیاسی در ترکیه بر اساس گفتمان‌های جهانی حقوق بشری، دموکراسی و اقتصاد آزاد ایفا کردند. ۲. موازین کپنهاک نیز آشکارا متوقع کاهش نقش ارتش در ساختار سیاسی حکومت بود. این موازین را گروه‌های اسلام‌گرای میانه‌رو بیش از همه در سرلوحه برنامه‌های خود قرار دادند تا از طریق این موازین بتوانند قدرت نظامیان را کاهش داده و از بروز کودتاهایی مثل کودتای ۱۹۹۷ جلوگیری کنند. بسیاری بر این اعتقادند که نیروهای داخلی منابع و توان لازم را برای برچیدن اقتدار ارتش ندارند و موازین کپنهاک را راه مقابله با این قدرت و نهایتاً محملی برای ایجاد فضای سیاسی فراخ‌تر برای تحکیم دموکراسی می‌شناسند.

طبق خواست اتحادیه اروپا قانون اساسی تا سال ۲۰۱۰، ۷ بار (۱۹۸۷ - ۱۹۹۳ - ۱۹۹۵ - ۲ بار در سال ۱۹۹۹، یک‌بار در سال ۲۰۰۲ و یک‌بار در سال ۲۰۱۰) اصلاح شد که تقریباً محور مهم این اصلاحات تحکیم حقوق فردی و حصر اقتدار حکومت به‌طور اعم و ارتش به‌طور اخص است. (یاووز، ۱۳۸۹: ۴۲۶) بنابراین، با رشد جامعه مدنی و بورژوازی آناتولیایی و شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در سایه اقدامات اوزال و فشار اتحادیه اروپا شکاف‌های موجود در ترکیه در حال تعدیل‌اند. این شکاف‌ها هنوز وجود دارند ولی از شدت قطب‌بندی سابق کاسته شده است. همین روند خود باعث تغییرات محسوسی در فرهنگ سیاسی ترکیه شده است. فرهنگ سیاسی ترکیه از یک وضعیت محدود - تبعی به سوی فرهنگ سیاسی مدنی در حال تغییر است. فرهنگ سیاسی ترکیه که دارای ویژگی‌هایی چون اقتدارگرایی و دولت‌محوری، نداشتن انسجام سیاسی، بی‌اعتمادی و سوءظن به هرم سیاسی، مطلق‌گرایی در رفتار سیاست‌مداران، نگاه ایدئولوژیک به سیاست و فردمحوری بود، در سایه رشد جامعه مدنی که باعث تعدیل شکاف‌های اجتماعی به عنوان بنیان‌های شکل‌گیری فرهنگ سیاسی باشند تغییر کرده و

ویژگی‌های جدیدی مثل تساهل‌گرایی، جمع‌گرایی به جای فردمحوری، نسبی‌گرایی و نگاه هویت‌محوری به جای ایدئولوژی‌محوری را به خود گرفته است. (Tessler and Altinoglu, 2004: 26-46)

گلوب بورک در مطالعات میدانی خود در سال ۲۰۱۰، گسترش فرهنگ مدارا و تحمل در فرهنگ سیاسی ترکیه را در سایه اقدامات اوزال و کینهاک رصد کرده و رشد جامعه مدنی ترکیه را که حاصل نقش دولت در کنار بورژوازی است عامل اصلی تعدیل شکاف‌ها به عنوان بنیان‌های فرهنگ سیاسی می‌داند (Burk, 2001: 69) در کل در ترکیه تغییر از ترمینولوژی سکولار قوم‌محوری به ترمینولوژی دموکراتیک اسلامی، یعنی رد پالایش آشکار آنچه می‌توان ارزش‌های رادیکال غربی نامید و پیوند با ارزش‌های مطلوب بومی - سنتی و دینی در حال شکل‌گیری است.

۲- انقلاب اسلامی ایران (از انقلاب سیاسی به سوی تغییرات اجتماعی و اقتصادی: گفتمان میانه‌رو در محیط در حال گذار)

رویکرد انقلابی ایران متفاوت‌تر از رویکرد اصلاح محور ترک‌ها بود. اگر ترک‌ها در غلبه بر معضلات اجتماعی و شکاف‌های اجتماعی از عنصر اقتصاد و نیروهای بورژوا بهره بردند ایران انقلابی از موضع سیاسی - ایدئولوژیکی سعی کرد به روند اصلاح اجتماعی دست بزند. انقلاب اسلامی ایران که یک جنبش اصلاح‌گرا بود تغییر را نه از طریق اقتصادی، بلکه با تکیه بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود دنبال کرد. از دل این انقلاب، حکومتی به وجود آمد که ایدئال سیاسی در محیط در حال گذار خاورمیانه بود، زیرا این حکومت نه طردکننده سنت بود نه طردکننده مدرنیته، بلکه تلفیقی از آموزه‌های سنتی (اسلامیت) و آموزه‌های عقل مدرن (جمهوریت) بود. در محیطی که ما بین سنت و مدرنیته در مانده بود بهترین الگو برای حفظ ویژگی‌های هر دو نوع گفتمان، ارائه گفتمان میانه‌رو بود که در این میان انقلاب اسلامی با ارائه مدل جمهوری اسلامی بر این امر اهتمام ورزید. در این میان، ویژگی‌هایی که باعث می‌شود تا انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن به مدلی برای تعدیل شکاف‌های اجتماعی در خاورمیانه ارائه شود شامل موارد زیر است:

الف: نقش رهبر کاریزماتیک

آنچه بیش از همه در پیروزی یک انقلاب نقش اساسی دارد رهبری است. رهبری در حقیقت، یکی از اضلاع مهم انقلاب است که در صورت اشکال در آن، وقوع انقلاب با مشکلاتی مواجه خواهد شد. در صورتی که سه عامل نارضایتی، ایدئولوژی جایگزین و روحیه انقلابی در مردم پدیدار شود، اما نهادهای بسیج‌گر وجود نداشته باشند که بتوانند مردم را در راستای اهداف انقلاب بسیج کنند، انقلاب پیروز نخواهد شد. پیروزی انقلاب نیازمند رهبری است که بتواند

نارضایتی‌های موجود را فعال سازد و با استفاده از نارضایتی و ایدئولوژی جایگزین، انقلاب را پیش ببرد. (هراتی، ۱۳۹۱)

«ماکس وبر» سه نوع مشروعیت را برای رهبری برمی‌شمارد که شامل: کاریزماتیک، سنتی، عقلانی است. (بشریه، ۱۳۷۷: ۶۳) به نظر وبر، اکثر انقلاب‌های موفق جهان بر اساس تأثیر قدرت کاریزماتیک رهبر انقلاب بر مردم شکل گرفته‌اند. در چنین مواقعی رابطه مردم با رهبر، مبتنی بر احساسات و عواطف است؛ بنابراین، حتی اگر تصمیمات رهبر چندان معقول نباشد مورد قبول مردم قرار می‌گیرد. (محمدی، ۱۳۷۹) ویژگی‌های شخصیتی و موقعیت و مقام شخصی رهبر، اعتماد اجتماعی تولید می‌کند و از طرف دیگر باعث محبوبیت و جاذبه اجتماعی می‌شود که این به نوبه خود بر اعتماد اجتماعی اثر می‌گذارد. اعتماد اجتماعی، اعتبار و نفوذ فرد را بالا می‌برد و نفوذ هم باعث تغییر ارزش‌ها و نگرش‌های پیروان می‌شود که همین عامل نیز باعث همگرایی و هم‌افزایی نیروها و تولید سرمایه اجتماعی می‌شود. (عیوضی، ۱۳۹۰، ص ۸۰) در این میان، در مرحله انقلاب و مراحل بعدی، جایگاه رهبر کاریزماتیک به دلیل تب‌وتاب انقلابی مردم و نزدیک‌سازی جریان‌ها و اقناع‌سازی افکار و خواسته‌های مردم برای پیمودن مسیر بسیار حیاتی می‌شود.

در تاریخ معاصر ایران دو انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت با وجود حمایت مردم به دلیل نداشتن رهبری منسجم به نتیجه دلخواه نرسیدند و رشد شکاف‌های اجتماعی باعث به ناکامی کشیده شدنشان شدند. (محمدی، پیشین) ولی در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و نظام جمهوری اسلامی برآمده از آن وجود عنصر مرجعیت سبب شد رهبر انقلاب از پایگاه اجتماعی منحصر به فردی برخوردار باشد. دیدگاه اعتقادی شیعه درباره مرجعیت و لزوم پیروی از آن نه تنها در پیروزی انقلاب، بلکه در کاهش قطبی شدن جریان‌ها و نزدیک کردن شکاف‌های اجتماعی در نظام برآمده از آن بسیار حائز اهمیت بود. جریان‌های سیاسی در سایه رهبری کاریزمای انقلاب نه تنها رودرروی هم اردوگشی نکردند، بلکه جریان‌های مخالف رهبری از سوی خود مردم طرد شدند که گواه این امر در اوایل تاریخ انقلاب اسلامی مشهود است. امام در فرایند انقلاب و پس از تأسیس نظام، محور همگرایی بود. اجماع نخبگان به دور رهبر انقلاب نه تنها در دوره امام (ره)، بلکه بعد از ایشان و در دوره زعامت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای نیز در کاهش تعارضات اجتماعی و قطبی شدن جریانات سیاسی و کاهش شکاف مذهبی و قومیتی بسیار حائز اهمیت بوده است.

ب: ایدئولوژی

یکی از اساسی‌ترین مفاهیمی که در یک انقلاب می‌توان به آن پرداخت، مفهوم ایدئولوژی است. ایدئولوژی یک نظام فکری منسجم، هماهنگ، ستیزه‌جو، تردیدناپذیر و حرکت‌زاست که ارکان آن کاملاً واضح و مشخص است. ایدئولوژی گرچه ممکن است بر اساس یک دستگاه فکری و

فلسفی بنا بشود، اساساً در پی دستیابی به نتایج عملی است. ایدئولوژی انقلاب، به منازعه انقلاب جهت و معنا می‌بخشد و معنایی مشترک را به گروه‌های مختلف انتقال می‌دهد و هنگامی توانایی بسیج همگانی پیدا می‌کند که از سوی کل جامعه پذیرفته شود. (بشیریه، ۱۳۷۲: ۷) ایدئولوژی برای به دست آوردن چنین پذیرشی به نکوهش وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب می‌پردازد و تبیین تازه‌ای از تاریخ ارائه می‌دهد. (بشیریه، ۱۳۷۲: ۸۲) اگر جنبش انقلابی به علت ضعف سازمانی توانایی بسیج نیروها را نداشت، ایدئولوژی جبران این ضعف را می‌کند. «دیون» و «گیرتر» معتقدند ایدئولوژی، ساخت فرهنگی - روانی کم‌وبیش انسجام‌یافته‌ای تلقی می‌شود که عناصر محیطی و روانی را یکپارچه و متحد می‌کنند. به عبارت دیگر، نخستین کارکرد ایدئولوژی این است که به فرد این توانایی را می‌دهد که احساسی از نظام فرهنگی سمبلیک ایجاد کند. (حقیقی، ۱۳۸۵)

درکل، کارکرد ایدئولوژی شامل موارد زیر می‌شود: انتقال آگاهی سیاسی برای صف‌آرایی، نقد وضع موجود، طرح مجموعه جدیدی از ارزش‌ها، طرح کلی از جامعه مطلوب، ایجاد روحیه فداکاری و ایثار، ساده‌سازی، تأکید بر تعهد به اقدام و اعتمادبه‌نفس، ادعای مبتنی بر صداقت و عقلائیت. (اخوان مفرد، ۱۳۸۱: ۸۹)

انقلاب اسلامی ایران با برخورداری از ایدئولوژی اسلام انقلابی در تمام حوزه‌ها وحدت ایجاد کرد. امام (ره) با ارائه نمونه‌های تاریخی اسطوره‌ای، سمبل‌های کلی و اهداف ارزشی به عنوان هدف نهایی جنبش و همچنین بیان آن در قالب سمبل‌های دینی، ناسیونالیستی و دموکراتیک، باعث جذابیت ایدئولوژی پیشنهادی خود برای طیف هر چه بیشتری از گروه‌های اجتماعی شده بود. هم مذهبی‌ها اوج ایدئال‌های خود را در کلام امام (ره) می‌یافتند ((حکومت علی‌وار، پرهیزگاری حاکم، حاکمیت اخلاق اسلامی)) هم طرفداران دمکراسی ایدئولوژی امام را با اهداف خود هماهنگ می‌دیدند و همچنین گروه‌های کوشنده‌ای که تحت تأثیر ایدئال‌های جامع-گرا ((عدالت، همسانی فقر و غنی)) بودند، ارزش‌های مساوات‌طلبانه و مردمی امام را جذاب می‌دیدند؛ بنابراین، معنای دقیق این جمله که ((امام برای همه گروه‌ها چیزی داشت)) آن است که هر کسی بر اساس گزینشی که از ایدئولوژی امام می‌کرد به برداشتی از آن ایدئولوژی می‌رسید. به همین دلیل ایدئولوژی امام، به حلقه اتصال اقشار مختلف تبدیل شد و آنها را به هم پیوند زد؛ درواقع، این نقش وحدت‌بخش امام و ایدئولوژی کاریزماتیکی ایشان بود که توانست هماهنگی و وحدت انقلابی ایجاد کند. (حقیقی، ۱۳۸۵: ۷۱) تداوم این امر در دوره بعد انقلاب نیز باعث کم‌رنگ شدن شکاف‌های موجود در جامعه شد، به طوری که در دوره جنگ و بعد آن همدلی و همگرایی آشکارتر می‌شود.

ج: تعامل روشنفکران و روحانیت

ساختار ایران، «مذهبی» است و در ساختار مذهبی، «روحانیان» نقش مهمی را ایفا می‌کنند و به تبع آن مردم نیز از نقش غالب و قابل احترام جامعه (روحانیت) حمایت کرده، روحانیان از این منظر دارای قدرت تصمیم‌گیری و مانور بسیار زیادی هستند و گواهِ این مدعا نیز، صدور فتواهایی بوده است که از سوی این قشر در طول تاریخ بعد از اسلام و به‌ویژه قرن حاضر صورت گرفته است و مردم نیز به پیروی از چنین فتواهایی به پا خاسته، تغییرات و انقلاب‌های عظیمی را پدید آورده‌اند. از این روی، اگر فرد روشنفکری بخواهد یک‌تنه در مقابل چنین جایگاه و مقامی بایستد، مطمئناً از جامعه طرد خواهد شد و مورد استقبال بافت و توده جامعه قرار نخواهد گرفت. در قبل و آغازین لحظات شکل گرفتن جنبش عظیم «مشروطه»، روشنفکران و روحانیان، با شدت و حدت در یک صف ایستاده و برای رسیدن به هدف، که همان دولت مشروطه و محدود و قانون‌گرا بود، پویا و متحرک از هر نظر، چه «منبر» و «چه قلم»، برای نیل به هدف پافشاری نموده و آن را تا پیروزی نهایی نزدیک ساخته و آماده برای به ثمر نشاندن آن بودند. اما اندک‌اندک، به علت برخی موضوعات و اختلاف‌ها، شکاف‌های عمیقی بین این دو پدید آمد که در نهایت باعث شکست مشروطه شد.

نادیده گرفتن ساختار جامعه از سوی روشنفکران نه تنها در مشروطه، بلکه در جنبش ملی شدن صنعت نفت مصدق نیز باعث شکست آن جنبش شد، اما انقلاب کبیر اسلامی ۵۷ با همکاری و هم‌اندیشی روحانیان و روشنفکران به ثمر نشست. بزرگانی چون «آیت‌الله مطهری» و «دکتر شریعتی» در دو قطب و در دو سوی جامعه (عوام و دانشگاهیان)، تأثیرهای بسیار گسترده‌ای را نهادند و در صورت بروز شکاف، چه بسا انقلاب اسلامی به ثمر نمی‌نشست، چنانکه در انقلاب مشروطه همین اتفاق (شکاف بین روشنفکران و روحانیان) منجر به شکست عظیم مشروطه شد. این تعامل بین دو گروه نه تنها در دوره انقلاب، بلکه در دوره بعد آن دنبال شده و شکاف بین دو گروه تحت سایه ایدئولوژی و رهبری کم‌رنگ شده است. کاهش اختلاف بین دو گروه باعث کاهش شکاف‌های اجتماعی ایران معاصر، تحت مدیریت دو گروه شد، به طوری که شکاف سنت و مدرنیته تحت لوای نرزش‌های دو گروه روحانیان و روشنفکران در حال بازسازی است و از آن برخوردار سخت فاصله گرفته و همین باعث تغییر در شکاف‌های متصلب جامعه شده است و فضای گفتگو را برای گروه‌های مختلف باز نگه می‌دارد.

ج: انقلاب‌های جدید خاورمیانه: ناکامی در غلبه بر شکاف‌ها و روند رو به تزاید منازعات سیاسی

انقلاب‌هایی که در دهه دوم قرن بیست و یکم در خاورمیانه و شمال آفریقا اتفاق افتاد و به نام انقلاب عربی یا بهار عربی و بیداری نام‌گذاری شد تحت تأثیر عوامل مختلفی بودند. در این

میان قطبی شدن شکاف‌های چهارگانه و متراکم شدن نشان مهم‌ترین عوامل بروز جنبش‌ها و مهم‌ترین دلایل بروز هر نوع اعتراض در محیط خاورمیانه است. چنانچه در قسمت اول نشان دادیم، شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشورهای چهارگانه در خاورمیانه پذیرای چنین جنبش‌هایی است، اما نکته‌ای که در این میان بسیار حائز اهمیت است، این است که چرا این انقلاب‌ها بعد از وقوعشان به نتایج دلخواه و مورد انتظار نمی‌رسند. به عنوان مثال، چرا مصر به آن هدف متعالی انقلاب نرسید؟ آیا دیگر کشورهای منطقه نیز در صورت بروز انقلاب به این شرایط مصر دچار خواهند شد؟

آنچه در این میان بارز است ناتوانی این جنبش‌ها در غلبه بر شکاف‌هایی است که خود عامل انقلاب بودند. با بررسی اوضاع کشورهای مختلف که در آن بیداری اسلامی اتفاق افتاد نشان می‌دهد که اوضاع اجتماعی در این کشورها رو به مساعدت نیست. امیدوارهایی که با وقوع جنبش‌ها در این کشورها برای شکل‌گیری جامعه مدنی و دموکراسی ایجاد شده بود با حرکت‌های رادیکالیستی بعد از پیروزی جنبش به فراموشی سپرده شد. نرخ تورم در کشورهای مصر، تونس و لیبی رشد یافت به طوری که تورم بالای ۱۰ درصد در مصر، نرخ ۲۰ درصدی بیکاری در لیبی و نرخ ۱۶ درصدی بیکاری در تونس از یک طرف و دخالت نظامیان در عرصه سیاسی در مصر و رشد قوم‌گرایی و تنش‌های قومی و مدنی در مصر و تونس و یمن و سایر کشورهای مورد بحث از سوی دیگر نشان از یک نوع به هم ریختگی اوضاع اجتماعی در این کشورها دارد. اما در این میان، تجربه ترکیه و ایران در خاورمیانه به دلیل شرایط اجتماعی حاکم بر آن نشان داده است که برای غلبه بر قطبی شدن شکاف‌ها، می‌توان از دو مسیر متفاوت، اصلاحات تدریجی اقتصادی و نخبه‌محورانه ترک‌ها یا از مسیر انقلاب اسلامی ایران که دارای رهبری کاریزما و ایدئولوژی منسجم است، بهره برد.

به عبارت دیگر، این دو الگو، موفق‌ترین و در دسترس‌ترین الگوهای توسعه در خاورمیانه هستند که تجربه آن به دلیل شرایط یکسان محیط خاورمیانه ممکن است در سایر کشورهای این منطقه موفق‌تر باشد، اما آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که هیچ‌یک از کشورهای که در آن انقلاب شکل گرفته نتوانسته‌اند مسیر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ترک‌ها را که یک مسیر تدریجی اقتصادمحور، خصوصی‌ساز، متکی بر سرمایه‌گذاری‌های کشورهای خارجی، در عین اعتمادبخشی به آنهاست در پیش گیرند. این مسیر که به مکتب اوزال معروف است، یک روند انقلابی اقتصادی و رهاسازی جامعه از قید حکومتی با دغدغه امنیتی و دورانی برای عادی‌سازی است. سیاست‌های نئولیبرال تجربه‌شده اوزال در ترکیه، گشایشی عمده در فضاها و فرصت‌های سیاست، اقتصاد، آموزش و رسانه به وجود می‌آورد. اوزال بنیان‌گذار سیاست‌ورزی و رقابت در حیطه ثروت‌اندوزی فردی و نیز حضور یک زبان سیاسی تازه پیرامون خصوصی‌سازی، حقوق بشر و جامعه مدنی بود.

از سوی دیگر، کشورها انقلابی خاورمیانه نتوانستند در انقلاب خود راه ایران اسلامی را ببینند که از طریق ابزارهای آن، بالأخص عنصر رهبری و کارایی ایدئولوژی منسجم، به نزدیک کردن شکافها بپردازند. به همین خاطر نوع جنبش‌های دهه جدید خاورمیانه به‌طور کلی و جنبش مصر، لیبی، تونس و یمن به‌طور اخص به دلیل سردرگمی در جاده اصلاحات نتوانسته‌اند به اهداف خود برسند. درکل، تکیه نکردن بر لیبرالیسم اقتصادی و ایدئولوژی جمع‌محور و رهبری کاریزما در مسیر اصلاحات، مهم‌ترین عامل‌کننده بودن روند اصلاحات اجتماعی در کشورهای انقلابی خاورمیانه است.

نتیجه‌گیری

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، وقوع بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه نتیجه قطبی شدن شکاف‌هایی است که در طی روند تاریخی این منطقه شکل گرفته‌اند. در این انقلاب، گروه‌های مختلف قومی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی حضور داشتند که در طی این جنبش به دنبال رسیدن به اهداف خود بودند. بعضی از تحلیل‌گران این جنبش را حرکت دموکراسی‌خواه و بعضی دیگر آن را یک حرکت اسلام‌گرایانه خواندند. این تحلیل‌ها عمدتاً بر یکی از شکاف‌های موجود در این کشورها متمرکز بوده و سایر شکاف‌های اجتماعی فعال در آنها نادیده گرفته شده است، اما آنچه در واقع کشورهای چهارگانه یادشده با آن مواجه‌اند، شکاف‌های چهارگانه فعال اجتماعی (اشاره‌شده در بالا) هستند که از دل قطبی شدن آنها، جنبش‌های مختلف اجتماعی و سیاسی (مثل بیداری اسلامی) رخ می‌کند.

به عبارت دیگر، هر نوع جنبش سیاسی در خاورمیانه به‌طور مستقیم متأثر از زمینه‌های اجتماعی آن، به‌خصوص شکاف‌های اجتماعی قطبی شده آن است. در جنبش‌های اخیر این چهار کشور نیز مجموعه‌ای از خواسته‌های متنوع در کنار یکدیگر دیده می‌شد. در مصر، لیبی، تونس و یمن مجموعه خواسته‌های مدنی، مذهبی، قومی و اقتصادی باعث بروز اعتراضات شد. در این انقلاب‌ها، هر گروه نمایانگر چندین خواسته بود که این خواسته‌ها متأثر از ناتوانی دولت‌ها در مدیریت شکاف‌ها و عملکردشان در تشدید قطبی شدن آنها بود. به عبارت بهتر، حاکمان این جوامع نه تنها نتوانستند شکاف‌های موجود را مدیریت کنند، بلکه با اقدامات خود باعث قطبی شدن این شکاف‌ها شدند که در بروز جنبش‌ها، علت مستقیم بودند، اما در این میان، ناتوانی جنبش‌ها در دستیابی به اهداف خود بازگوکننده نقص موجود در رویکرد رهبران این انقلاب‌ها در هدایت آن است.

به عبارت دیگر، هر نوع جنبش در این منطقه تا زمانی که نتواند مدیریت صحیحی بر شکاف‌های اجتماعی خود داشته باشد در سراب تغییر خواهد ماند. در این میان در منطقه پراشوب خاورمیانه رویکردهای متفاوت توسعه‌یابی شده که به دلیل همخوانی نکردنش با محیط منطقه نتوانسته‌اند موفقیت‌آمیز باشند، اما در این میان دو روند انقلابی و اصلاحی ایران و

ترکیه دو مدل متفاوت بومی موفق در این منطقه هستند که هر کدام از منظری متفاوت به مدیریت شکاف‌ها پرداخته و توانسته‌اند به‌طور نسبی بر مشکلات اجتماعی جامعه خود غلبه یابند، اما در بعد از انقلاب‌های اخیر خاورمیانه پیگیری مدل‌های غیربومی و غربی و نادیده‌انگاری تجربه این دو کشور و نداشتن سازماندهی و مدیریت منسجم رو به قهقرا هستند که نمونه‌های اولیه آن را می‌توان در اتفاقات بعد از انقلاب در یمن، مصر، تونس و لیبی مشاهده کرد.

به عبارت دیگر، نداشتن برنامه‌ریزی صحیح از پایین (اقتصاد) از یک‌سو و نبود رهبری و ایدئولوژی منسجم و نداشتن سازوکار قانونی انتقال قدرت از بالا برای جلوگیری از قطبی شدن شکاف‌های اجتماعی موجود از سوی دیگر، باعث شده روند جنبش‌های جدید خاورمیانه نه تنها نتواند به اهداف متعالی خود دست یابد، بلکه به قطبی شدن هر چه بیشتر شکاف‌های موجود نیز دامن زده است. از سوی دیگر، تا زمانی که رهبران انقلاب نتوانند زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب را بفهمند و بسته به آن برنامه‌ریزی کنند و به جای استفاده از تجربیات بومی و اسلامی به مدل‌های غربی و غیربومی در هدایت انقلاب و جنبش‌ها بپردازند، نه تنها انقلاب‌ها و جنبش‌ها با موفقیت همراه نخواهند بود، بلکه باعث رشد ناامنی و سرخوردگی اجتماعی می‌شوند و آینده کشور و منطقه را با بحران همراه کرده، جهت جنبش را علیه بانیان آن کج خواهند کرد که نمونه‌هایش را در کشورهای مورد مطالعه به‌وضوح مشاهده می‌کنیم.

یادداشت‌ها

1- Islamic Movement for Change Libyan(LIMC)

۲- برای اطلاعات بیشتر ر.ک: «مروری بر ساختار اقتصادی و سیاسی لیبی»، نقل شده در سایت:

<http://www.afiran.ir/modules/smartsection/item.php?itemid=1952>

۳- برای اطلاعات بیشتر ر.ک. «زیدی‌ها و انقلاب یمن» نقل شده در سایت:

<http://borhan.ir/NSite/FullStory/News/?Id=3624>

4- Burrowes

5- al-Thulaya

6- al-Ghashmi

۷- برای اطلاعات بیشتر ر.ک: «روحانیان و روشنفکران، تعامل و هم‌اندیشی» نقل شده در سایت:

<http://www.nooreaseman.com/forum168/thread33768.html>

۸- برای اطلاعات بیشتر ر.ک: fa.tradingeconomic.com

کتابنامه

- ۱- امام جمعه، سید جواد (۱۳۹۲) «شکل‌گیری جامعه مدنی در لیبی بعد قذافی: ضرورت‌ها، موانع و راهکارها»، راهبرد، شماره ۶۷، سال ۲۲، تابستان
- ۲- امیردهی، ع.ر (۱۳۸۸) «یمن؛ از تمدن کهن تا صنعا»، اندیشه تقریب. سال ۶. ش ۲۱
- ۳- اخوان مفرد، حمیدرضا (۱۳۸۱) ایدئولوژی انقلاب ایران، تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی
- ۴- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، نشر قومس
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۷۲) انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- ۶- بشیریه، حسین (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی سیاسی، نشر نی
- ۷- بخشایشی، احمد (۱۳۹۱) دموکراسی در لیبی چگونه برقرار می‌شود، available at: www.khabaronline.ir/detail/17113
- ۸- بخشی، احمد (۱۳۹۱) «قبطیان مصر و آینده پیش رو»، IPSC مرکز بین‌المللی مطالعات صلح
- ۹- ----- (۱۳۹۰) «گذشته و آینده لیبی»، همشهری آنلاین <http://hamayesh.bonyadmaskan.ir/printe>
- ۱۰- ثباکوئی، سید امیر (۱۳۹۰) «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال افریقا: ریشه‌ها و پیامدهای مختلف»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم
- ۱۱- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸) «عربستان و رؤیای تسلط بر یمن»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۷.
- ۱۲- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۷) نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- حقیقی، مهدی (۱۳۸۵) «رهبری و ایدئولوژی در انقلاب اسلامی ایران»، مجله علوم انسانی، سال ۱۵، شماره ۶۵.
- ۱۴- دکمجیان، هرایر (۱۳۸۸) جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان.
- ۱۵- داوودی، علی‌اصغر (۱۳۸۱) «انقلاب اسلامی، کشمکش سیاسی و شکاف‌های اجتماعی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره بیستم.
- ۱۶- روبین، باری (۱۳۸۰) «ارتش و سیاست در خاورمیانه معاصر»، ترجمه ناصر پور حسن، نشریه علوم سیاسی، شماره ۲۷.
- ۱۷- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۹۰) «رهبری و سرمایه اجتماعی با رویکرد به رهبری امام خمینی»، پژوهشنامه متین.

- ۱۸- قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۸۹) «معضل کردی AKP ترکیه»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۱۹- فتاحی، مریم (۱۳۹۱) «بررسی تطبیقی وضعیت لیبی قبل و بعد از انقلاب»، پایگاه تحلیلی و تبیینی برهان.
- ۲۰- کلمنس برایشینگر، اولیور اکر (۱۳۹۰) «اقتصاد بهار عربی: از انقلاب تا تحول و امنیت غذایی»، مترجم: امین گنجی، دنیای اقتصاد، شماره ۲۵۶۰.
- ۲۱- گروه مترجمان صراط (۱۳۸۹) فرهنگ تونس، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۵، تابستان.
- ۲۲- لطفیان، سعیده (۱۳۸۸) «مداخله نظامیان در سیاست خاورمیانه»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹ شماره ۵۴.
- ۲۳- لوئیس، برنارد (۱۳۸۲) برخورد تمدن‌ها: چالش سنت و مدرنیته، مترجم: غلامحسین میرزاصالح، تهران، نشر مازیار.
- ۲۴- محمدی، منوچهر (۱۳۷۹) «رابطه امام خمینی و مردم در انقلاب اسلامی»، نشریه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۷.
- ۲۵- مقصودی، مجتبی و حیدری، شقایق (۱۳۹۰) «بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش‌های عربی در کشورهای خاورمیانه»، فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری، سال دوم، شماره دوم، تابستان.
- ۲۶- مهدوی‌زادگان، حسین داود، (۱۳۸۴) «بحران سکولاریسم در جهان اسلام»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۳۲.
- ۲۷- نش، کیت (۱۳۸۴) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، انتشارات کویر.
- ۲۸- هانتینگتون، سموئل (۱۳۸۶) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- ۲۹- هریتیج (۱۳۹۰) «شاخص‌های آزادی اقتصادی مصر، تونس و لیبی»، مجله بازار بین‌الملل، شماره ۱۱.
- ۳۰- هراتی، محمدجواد (۱۳۹۱) «تفاوت نقش و جایگاه رهبری در انقلاب اسلامی و جنبش بیداری اسلامی مصر»، مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۲۸.
- ۳۱- یاووز، م‌هاکان (۱۳۸۹) سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه، ترجمه احمد عزیزی، نشر نی.

- 32- Alexis, Arieff (2011), „Political Transition in Tunisia, *Congressional Research Service*, available at: www.crs.gov.
- 33- Burrowes, R. (1987), *The Yemen Arab Republic: The Politics of Development 1962-1986*, Westview. available at: http://www.jepeterson.net/sitebuildercontent/sitebuilderfiles/Yemen_Arab_Republic_and_the_Balance_of_Politics.pdf.
- 34- Burrowes, R (2008), „Saleh Regime and the Need for Reform, *Yemen Times*, Vol.15, Issue 1125. Jan.28.
- 35- Brownlee, Jason (2002), „The Decline of Pluralism in Mubarak Egypt, *Journal of Democracy*. vol.13. number 4. October.
- 36- Burak, Begum (2011), „Turkish political culture and civil society : An Unsettling coupley ?, *Turkish journal of international relation* . vol .10 .no .1 , spring.
- 37- Carothers, Thomas (2002), „The End of the Transition Paradigm, „*Journal of Democracy*, vol.13, no.1.
- 38- Defense Security Cooperation Agency (DSCA) (2011), *Tunisia Summary*, updated January 13.
- 39- Khaled, Fattah (2010), „A Political History of Civil-Military Relations in Yemen, *Alternative Politics*, Special Issue 1, 25-47
- 40- Freeman, Jack (2003), „The Al huthi Insurgency in the North of Yemen: an Analysis of the Shabab Al Moumineen. *Studies in conflict terrorism*, Vol. 28, No. 5
- 41- Mark Tesler and Ebru Altionglu (2004), „Political Culture in Turkey :Connection Among Attitudes Toward Democracy ,the Military and Islam, „*Democratization*, vol,11, no,1, February.
- 42- Jeremy, Landor (2004) “Washington’s Partner,” *Middle East International*, March 5.
- 43- U.S. State Department (2010) “Tunisia,” Country Reports on Human Rights Practices, 2009, released March 11.
- 44- UNDP (2009), „Arab Human Development Report: *Challenges to Human Security in the Arab Countries*, New York: Regional Bureau for Arab States.
- 45- McQueen, Brian (2012), „Armed Groups in Libya: Typology and Roles, „ *Small Arms Survey Research Notes*, Number 18. June 2012. Geneva. www.smallarmssurvey.org.